

تشدید تضادها و هرج و مرج در جهان!

از نامه‌های رسیده

بحران، تجاوز آمریکا، حقوق و خواسته‌های مردم عراق

سرکوبها، مقاومتها و راه پیشروی جنبش کارگری و توده‌ای!

تمامی خبرها حاکی از شدت سرکوب اعتراضات مردم و ورشد مقاومت دلیرانه در برابر حاکمیت خون‌آشام ایران است. این قانونی تخطی‌ناپذیر است که "هرکجا که ظلم و ستم باشد، مقاومت و مبارزه نیز وجود دارد". بدون شک جرقه‌های عسبانی آتش مبارزه علیه بی‌دادگریهای رژیمهای استثمارگر و ستم‌گرا، بالاخره در فرصتی مناسب، به خرمی از آتش تبدیل خواهند شد که بنیاد حاکمان جبار نظام را خواهند سوزاند، به شرطی که راه برون رفت از بحران و پیشروی جنبش کارگری و توده‌ای شناخته شده و بدان عمل شود. در عین حال ضروری است تاکید شود که حتا در طبیعت نیز اعمال قانون جنگل، باعث تسلیم ضعیف‌ترها در برابر قوی‌ترها نشده است. وضعیت ایران

را مختصرا از منظر بگذرانیم: - مجازات اعدام در سال ۲۰۰۶ در ایران ۱۱۷ نفر و در سال ۲۰۰۷ با افزایشی ۷۰٪ برابر، به ۳۱۷ نفر رسیده و رژیم ایران رتبه دوم را در جهان به دست آورده است! مجازات اعدام و در این میان اعدام کودکان زیر ۱۸ سال و یا توسل به سنگسار، از جمله قساوتهایی است که فقط شایسته نظامهای قرون وسطانی بوده و نشان می‌دهد که چه در ایران و چه بعضا در آمریکا، حکایت از درماندگی حاکمان در برابر حل معضلات اجتماعی دارد؛

- دستگیری و اعمال شکنجه‌های رذیلانه نسبت به انسانهای معترض، ممانعت از دسترسی آنها به وکیل و بالاخره محکوم نمودن آنها

بقیه در صفحه دوم

پرتوان باد مبارزات کارگران کارخانه‌های بزرگ ایران!

پس از شروع مبارزات پی‌گیر کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، مبارزات مکرر کارگران شرکت نی‌شکر ۷ تپه، اعتراضات کارگران شرکت نفت در منطقه عسلویه، کارگران شرکت ایران خودرو به مثابه بزرگترین کارخانه اتومبیل‌سازی ایران نیز از شنبه ۷ تیرماه دست به اعتصاب زدند.

تحمیل گرسنگی و پای‌مال کردن حقوق حقه‌ی کارگران و تلاش مذبحانه برای وادار کردن کارگران به سکوت، نه تنها در کارگاههای کوچک که دیگر به تمامی قانون جنگل در آنها حکم‌فرما است، بلکه به دلیل حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی نوکر

بقیه در صفحه دوم

۱۸ تیر، نقطه عطفی در سمت‌گیری جنبش دانشجویی ایران!

جنبش ۶ روزه ۱۸ - ۲۳ تیرماه ۱۳۷۸، پس از قریب ۱۹ سال سرکوب و خفقان اسلامی در دانش‌گاهها، سرآغاز فصل نوینی در مبارزات مستقل دانشجویان از رژیم جمهوری اسلامی ایران و علیه آن شد.

اگر رژیم اسلامی توانسته بود در ظاهر مستضعف‌خواهی، "هم‌باهم" و ضدیت با شیطان بزرگ و "استقلال طلبی"، بخش قابل ملاحظه‌ای از دانشجویان را به سوی خود جلب کند، این توهم پس از حمله به دانش‌گاه تهران، بستن دانش‌گاه و قلع و قمع دانشجویان چپ، تدریجا ریخته‌شد و پس از باز شدن مجدد دانش‌گاه و اعمال خفقان

بقیه در صفحه سوم

در زیر برخی از انحرافات اینان را بررسی می‌کنیم: هرکسی که اندک مطالعه‌ای در مورد مارکسیسم داشته باشد، می‌داند که مارکسیسم بر روی دویپایه‌ی فولادین و استوار، بنا شده است: ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی.

جهان بینی ماتریالیستی - دیالکتیکی جهان را مادی می‌داند. ماده‌ای که در حرکت دائمی بوده و تکامل می‌یابد. ذهن نیز انعکاسی است از عین و نه پدیده‌ای غیر مادی. به این اعتبار این جهان بینی نقطه مقابل ایده‌آلیسم است که ماده را تراوشی از ذهن می‌داند

بقیه در صفحه سوم

یکی از خصوصیات بارز رویونیستهای پُست مدرن، همانند رویونیستهای مدرن و کهن، تلاش آنها برای زیر علامت سوال بردن تئوری کمونیسم علمی است و نفی قدرت دیالکتیکی رشد یابنده‌اش همراه و پایه‌ی پراتیک مبارزات طبقاتی پرولتاریا و ایجاد تزلزل در میان مبارزان آگاه جنبش کارگری، جهت حُقه کردن بنجولهای تئوریک خود در قالب "نوآوری" و "سنت شکنی!" شیوهی اثباتی آنها در این باره نیز عدم صراحت و ایجاد جوّ غبار آلود و هراس انگیز در دفاع از تئوری انقلابی پرولتاریا است که سالهاست توسط مراکز تبلیغاتی امپریالیستی - صهیونیستی، پیش برده می‌شوند.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



سرکوبها... بقیه از صفحه اول

به‌اعدام، با انواع و اقسام پرونده‌سازیها، ترفندها و اتهام‌زنیهای بی‌وجدانه در بی‌دادگاههای اسلامی درمندی کمتر از ۷ دقیقه (نظیر آنچه که در مورد معلم کرد فرزاد کمانگر، فرهاد کویلی و علی حیدریان هم پرونده‌های کامانگر، انور حسین پناهی معلم دهگلانی اتفاق افتاده است) نشان از هراسی است که رژیم جمهوری اسلامی از اوج‌گیری مبارزات اعتراضی مردم دارد؛

- دستگیری موکل (منصوره شجاعی عضو جنبش یک میلیون امضاء و عضو مرکز فرهنگی زنان و از اعضای هیئت تحریریه مدرسه فمینیستی)، و وکیل (نسرین ستوده فعال جنبش زنان) که خواسته‌هایی جز در حد رفرمیستی ندارند و تکرار چندمین بار روش رذیلانه نظیر دستگیری ناصر زرافشان وکیل مدافع پرونده قتل‌های زنجیره‌ای می‌باشد، حکایت از گندیده‌گی بدون درمان نظام قضائی جمهوری اسلامی دارد که در دهه اول قرن ۲۱، به عیان فصاحت و بی بند و باری نظام استثماری منکی بر حاکمیت دین بر دولت در برخورد به حقوق شهروندان را برملا می‌سازد؛

- ممانعت از تلاش کارگران برای تشکیل سندیکاهای کارگری به منظور دفاع از حقوق پای‌مال شده‌شان که چه در جهان و چه در ایران سابقه‌ای طولانی داشته و جزو ابتدائی‌ترین وسیله دفاعی کارگران در برابر تجاوزات استثماری صاحب سرمایه می‌باشد، هم راه با عدم پرداخت مزدهای معوقه کارگران، نمونه دیگری از بی‌دادگریهای رژیم اسلامی در حق سازنده‌گان اصلی تاریخ کنونی کشورمان است، برای حفظ حاکمیت این نظام ناعادلانه به قیمت به گرسنگی و فقر و فاقه کشاندن میلیون‌ها انسان کار و زحمت و تداوم جسورانه‌ی مبارزات کارگری؛

- تجاوز به حقوق دموکراتیک دانش‌جویان و مقاومت و مبارزه دلیرانه آنان در مقابل سرکوب افسارگسیخته رژیم، سرکوب مبارزات حق طلبانه معلمان، رشد مبارزه و خواسته‌های ملی در میان ملیتهای غیرفارس، علارغم تحریکات شوونیستی که توسط امپریالیستها به آن دامن زده می‌شود، تجاوز به حقوق اقلیتهای مذهبی و برخورد خونین و بیمارگونه رژیم به آنها؛

همه و همه نشان می‌دهند که رژیم مذهبی حاکم در ایران برای این‌که بتواند چه در صورت بروز جنگ و چه به صورت

مسالمت آمیز و کنار آمدن با آمریکا و شرکاء موقعیت حاکم خود را حفظ کند، سیاست سرکوب افسارگسیخته حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان و جنبشهای دموکراتیک را در پیش گرفته است.

در چنین وضعیتی ادامه هوشمندانه مبارزه مردم علیه رژیم، درگرو هوشمندی پیشروان آنها است. مبارزه طبقاتی را با تکیه به دیدگاههای فرصت طلبانه "انشاءالله گریه است" نمی‌توان با موفقیت پیش برد. راه حل مسئله در آن است که از یک سو نیروهای روشن بین کارگران و زحمت‌کشان روی ادامه مبارزه متحد و متشکل پافشاری کرده و سازمانهای خود را به‌وجود آورند و از سوی دیگر پیشروان طبقه کارگر با طرد انواع گرایش‌های ضدپرولتاری، به ایجاد رهبری واحد کمونیست برای هدایت جنبشهای توده‌ای، بپردازند و تفرقه اندازان و خودمرکزبینان را از خود برانند. در عصر تلاش بورژوازی برای ایجاد تمرکز سرمایه در سطحی جهانی، در عصر تسخیر فضا و عقلانی شدن بیش از پیش حرکت‌های اجتماعی، در عصر کامپیوتر و موبایل که عالمی از اطلاعات در پیس کوچکی تمرکز می‌یابند، برخورد سهل‌انگارانه به امر رهبری متمرکز و واحد پرولتاریا، بهترین خدمت به نظام استثماری سرمایه‌داری است که با انواع مکر و حيله‌ها و با توسل به خشونت، جلو متشکل شدن توده‌های کار و زحمت و کمونیستها را می‌گیرد. به این واقعیتها باید عمیقاً اندیشید. جنبشها و مقاومت‌های توده‌ای جهانی موجودند. راه حلها موجودند. تنها عنصر موضع طبقاتی لازم است که به این خواست جهانی طبقه کارگر جواب مشخص داده شود. "کارگران همه کشورها متحد شوید!" جواب دقیقی بود که ۱۶۰ سال پیش توسط تدوین‌کننده‌گان کمونیسم علمی داده شد و بر ما کمونیستهاست که در تحقق این شعار انقلابی با جان و دل بکوشیم!



پرتوان باد... بقیه از صفحه اول

سرمایه‌داران، به شرکتها و موسسات بزرگ تولیدی و خدماتی نیز کشیده شده است.

یک کارگر ایران خودرو می‌گوید: "ما می‌گوئیم تا کی ما کارگران باید روزهای جمعه را کار کنیم؟ ما از بچه هایمان خجالت می‌کشیم! در کجای دنیا یک کارگر روز تعطیلی ندارد... یک‌روز پیش خانواده بودن حق هر انسانی است. مگر ما چی می‌گویم که این چنین برای ما شمشیر از رو بسته اند؟ فشار کار وحشتناک باعث می‌شود تا ما حتی نتوانیم به دستشویی برویم! آیا گفتن این مسله جرم است؟ آقای منطقی! به جای گسیل حراستی‌ها به سالنها، فقط یک‌روز در میان ما کارگران زندگی کن، فقط یک‌هفته کارگر باش! دو هفته پشت سر هم، شیفت شب‌کار باش تا بدانی ما کارگران چه می‌کشیم! آقای منطقی دو هفته شب‌کار شدن می‌دانی یعنی چی؟ پوشیدن لباس کارگری نشانه کارگر بودن نیست. باید کارگر باشی تا بدانی کارگری یعنی چه! ما مگر چی می‌خواهیم ما می‌گویم وقتی که شب‌کار هستیم چرا حق شب‌کاری به ما تعلق نمی‌گیرد؟ تورم بالا رفته، گرانی بی‌داد می‌کند. با این همه فشار کاری، حقوق ما کم است ما چه گناهی کرده ایم که باید توان هزینه‌های دولت را بپردازیم؟ ما زندگی شرافتمندانه می‌خواهیم. ما می‌گویم چرا هزینه از جیب ما؟ شرکت میلیاردها تومان در آمد دارد. خودروهای صادراتی با دستان توانمند ما صادر می‌شوند. پس نتیجه زحمات شبانه روزی ما کجا است؟ دوستان کارگر

مدیریت باید به خواسته‌های اعلام شده ما جواب بدهد. مجلس و دولت باید جواب‌گوی این گرانی و تورم باشند. حقوق کمتر از یک میلیون هم برای یک زندگی انسانی بسیار کم است. حق بیمه ۴۵٪ افزایش یافته است. تاوان وزارت رفاه را که ما نباید بدهیم. طبق قانون کار حق شب‌کاری ۲۲٪ است. ولی ما حق نوبت کاری ۱۲٪ می‌گیریم. ما می‌گویم تورم هر روز بالا می‌رود ولی مزد ما هر روز کمتر می‌شود. آیا خواستن این حق جرم است؟"

گرچه این اعتصاب ۳ روز بیشتر دوام نیاورد و با ورود لباس شخصی‌ها به بخشهای مختلف کارخانه و فشار و تهدید کارگران، اعتصاب سرکوب

بالنده‌تر باد مبارزات کارگران، دانش‌جویان، زنان، معلمان علیه رژیم!



شده و خواسته‌های کارگران برآورده نشد، اما شروع اعتصاب در این کارخانه و دیگر مراکز تولیدی بزرگ نشان داد که جنبش کارگری ایران در میان انبوهی از سرکوب‌های رژیم، تدریجا راه خود را پیدا می‌کند و کارگران کارخانه‌های بزرگ و مهم کشور در این مبارزه نقش تعیین‌کننده‌ای را به عهده دارند.

اما این هنوز شروع کاراست و همان طور که اعتصاب قهرمانانه‌ی کارگران شرکت نفت در سال ۱۳۵۷، ضربه‌ی نهائی را برای سرنگونی رژیم سلطنتی زد، بروز اعتصاب در واحدهای بزرگ تولیدی که در هم‌آهنگی با یکدیگر پیش برده‌شوند، نیروی جنبش کارگری را در جلوراندن مبارزات حق طلبانه و انقلابی کارگران، ده‌چندان خواهد نمود. ضروری است که کارگران دیگر واحدهای بزرگ تولیدی به کمک برادران طبقاتی خود برخیزند و به‌طورفعالی از مبارزات آنها پشتیبانی کنند و در صورت افزایش فشار پلیسی، خود نیز در اعتراض به سرکوب‌گری عوامل رژیم، دست به اعتصاب حمایتی بزنند و نگذارند تلاش کارگران اعتصابی در یک کارخانه منفرد مانده و سرکوب شود.

رفقای کارگر! مقصر وضع فعلی نظام سرمایه‌داری حاکم در ایران است که به‌صورت حیوان وحشی گرسنه، نتیجه‌ی زحمات شما را از شما می‌دزد. اعتراض، اعتصاب، تشکل، شورش علیه بی‌دادگریهای کارفرمایان و رژیم و سرنگون ساختن آنها و برقرار نمودن حکومتی که متعلق به خودتان بوده و توسط خودتان اداره شود، معقولانه‌ترین حقی است که به زور از شما سلب شده‌است. انتظار نداشته باشید افرادی سرسپرده، خواست محقانه‌ی شما را درک کنند. آنها مامور نظام هستند و "مذکور". لذا باید متحد و متشکل شوید و برای همیشه نظام سرمایه داری و جمهوری اسلامی آنها را به گورستان تاریخ بفرستید.

به پشتیبانی از مبارزات به‌حق کارگران ایران خودرو برخیزیم!

**مرگ بر رژیم استثمارگر و ستمگر حاکم!
زنده‌باد سوسیالیسم، تنها راه رهایی کارگران و زحمت‌کشان!**

حزب رنجبران ایران - ۱۰ تیر ماه ۱۳۸۷



۱۸ تیر... بقیه از صفحه اول

بارشادت و دادن قربانیان فراوانی در برابر آن قد علم نمودند.

جنبش دانش‌جویان ایران با پرداخت غرامت سنگینی در مبارزه، هویت مستقل خود را باز یافته، توهمات خود را نسبت به جناح‌های مختلف رژیم از خود زدوده و سمت‌وسوی پیوند با کارگران و زحمت‌کشان و جنبش‌های رهایی بخش آنان را در پیش گرفت.

در آستانه‌ی دهمین سال‌گرد جنبش ۱۸ تیر حزب رنجبران ایران ضمن تایید این سمت‌گیری انقلابی دانش‌جویان، از کلیه‌ی دانش‌جویان مبارز می‌خواهد تا گام‌های مبارزاتی خود را هرچه بیشتر بر اساس تحلیل دقیق از اوضاع و تناسب قوا، سازماندهی کرده و نگذارند روحیات آناشستی از یک سو و سازش‌کاری از سوی دیگر مانع از حرکت مبارزاتی پرنشاط و استوار آنان گردد.

گرامی باد یاد جان‌باخته‌گان دانش‌جو در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم!

برای آزادی بی قید و شرط دانش‌جویان و کلیه زندانیان سیاسی مبارزه کنیم!

مستحکم‌تر باد پیوند جنبش دانش‌جویی با جنبش کارگران و زحمت‌کشان!

برای پایان دادن به نظام سرکوب‌گر جمهوری اسلامی، متحد و متشکل شویم!

زنده‌باد سوسیالیسم، تنها راه رهایی از استثمار انسان از انسان و ستم طبقاتی!

حزب رنجبران ایران - اول تیر ماه ۱۳۸۷



روزیونیسم... بقیه از صفحه اول

و سرنوشت آن را از ابتدا تا انتها مشخص شده‌می‌شناسد. و به قولی: "سرنوشت انسانها در پیشانی آنها از ابتدا نوشته شده‌است!".

ماتریالیسم تاریخی سیر تحولات تاریخ بشر را از ابتدا تا به امروز بر اساس رشد پراتیک بشر و دانش موجود از تاریخ جوامع انسانی، ترسیم می‌کند: از جوامع اولیه‌ی بدون طبقه، تا تشکیل طبقات بر اساس نیازهای موجود (حیطه‌ی ضرورتها) و برقرار شدن جوامع طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استثمار انسان از انسان و تغییرات حاصله ناشی از وجود آمدن شیوه‌های تولید جدید

و پیشرفته و شیوه‌ی استثمار جدید؛

بر آن جنبش دانش‌جویی دوران فترتی را پشت سر گذاشت. بخشی از رژیم اسلامی در لفافه‌ی "اصلاح طلبی" پس از روی کار آمدن خاتمی، تلاش جدیدی را در کشاندن دانش‌جویان به زیر بال خود، آغاز نمود. اما جنبش دانش‌جویی به‌مثابه شاخک‌های حساس جنبش توده‌های مردم نمی‌توانست با سانسور و سرکوب هم دم شده و در خدمت حاکمان قرار گیرد. جنبش ۱۸ تیر که در دفاع از آزادی مطبوعات و مشخصا رفع توقیف از روزنامه‌ی سلام شروع شده‌بود و پس از روشن ماهیت ضددموکراتیک "اصلاح طلبان" و در راس آنها خاتمی که در هماهنگی با خامنه‌ای دستور سرکوب جنبش را صادر کرد، با طرح شعار "آزادی اندیشه، با ریش و پشم نمیشه" و مشاهده‌ی افتادن صدها دانش‌جو به زندان و تحمل شکنجه، کشته‌شدن تتی چند از دانش‌جویان در جریان این خیزش و بالاخره محکوم نمودن تعدادی از فعالان دانش‌جویی و غیره، دست به توهم زدائی از خود زد.

این جنبش صف آزادی خواهانه‌ی دانش‌جویی را شفافیت بیشتری بخشید. از آن تاریخ به بعد این جنبش بیش از پیش سمت‌گیری چپ به خود گرفت و ایدئولوژیهای رژیم که در اندیشه‌ی تحمیق دانش‌جویان بودند، ناگهان متوجه شدند که در جلب دانش‌جویان به سوی خود، رشته‌های شان پنبه شده و جنبش دانش‌جویی ایران با توجه به سابقه‌ی تاریخی‌اش، مدافع آزادی و عدالت اجتماعی است و به ناگهان ناله و ضجه آنان بلند شد که "شیخ کمونیسم بفرز دانش‌گاههای ایران در گشت و گذار است" و زمینه را برای ایجاد تفرقه در صفوف دانش‌جویان، منفرد کردن دانش‌جویان چپ مستقل از رژیم و وابسته قلمداد کردن آنان به خارج، سردادند. به طوری که در جریان برگزاری ۱۶ آذر - روز دانش‌جو - توسط دانش‌جویان چپ در ۱۳ آذر ۱۳۸۶، یورش وحشیانه‌ای به آنان توسط عوامل انتظامی و امنیتی رژیم آغاز گردید. دهها دانش‌جو را دستگیر و زیر حیوانی‌ترین شکنجه‌ها قرار دادند. کلیه‌ی وسایل آموزشی و رایانه‌های آنان ضبط شد. برخی پس از ماهها شکنجه با قرار وثیقه‌های سنگین موقتا آزاد شدند و برخی دیگر کماکان در زندان نگهداشته شده‌اند. رژیم در برخورد به مبارزات و خواسته‌های دانش‌جویان دیگر شمشیر را از روبسته‌بود و دانش‌جویان نیز



مبارزه‌ی طبقاتی طبقات پیشرو با مناسبات تولیدی عقب مانده و کسب قدرت و نهایتاً رسیدن بشر به مرحله‌ای که دیگر ضرورت‌های طبقاتی به دلیل رشد تولید وسیعاً اجتماعی شده، علت وجودی شان را از دست می‌دهند؛ و بالاخره تلاش و مبارزه برای از بین بردن مناسبات متکی بر وجود طبقات و مالکیت خصوصی و رهاسازی انسانها از استثمار فرد از فرد (قلمرو آزادی). به این اعتبار در جامعه‌ی طبقاتی هیچ فکر و اندیشه‌ی که مربوط به مناسبات انسانها در مبارزات طبقاتی می‌شود، نیست که مظهر طبقاتی نخورده باشد.

بر این اساس، جهان بینی و تئوری مارکسیسم از آسمان نازل نشده، بلکه از یکسو متکی است بر پایه‌ی مادی بوجود آمدن شیوه تولید سرمایه‌داری و عروج طبقه‌ای جدید که از مالکیت وسایل تولید محروم است و به فروش نیروی کار خود در بازار عرضه و تقاضا، می‌پردازد (کارگران) و برای نجات خود از این جهنم استثماری و انواع ستم ناشی از آن، از ابتدا مبارزه‌اش را در اشکال گوناگون علیه طبقه‌ای که مالک وسایل تولید است (سرمایه‌داران) پیش برده است، و از سوی دیگر با تمام وجود از شناخت علمی بشر در عرصه‌های مختلف (فلسفه، تاریخ، فیزیک، شیمی، بیولوژی، ریاضیات و...) برای توضیح پدیده‌های اجتماعی سودجسته است و لذا هم طبقاتی و هم علمی است و هم پایه‌ی رشد پراتیک متنوع بشر به‌ویژه در عرصه‌ی تولید، رشد علوم و رشد مبارزه‌ی طبقاتی، رشد و تکامل می‌یابد. شایان ذکر است که وقتی از علم صحبت می‌شود، در این حیطه جایی برای اظهارات بدون پشتوانه، متحجر و نیرنگ بازانه نیست، زیرا چنین دیدگاه‌هایی روبه ایده‌آلیسم و متافیزیک دارند.

از این رو در پله‌ای از تکامل جوامع بشری و عروج پرولتاریا است که مارکسیسم به جمع بندی از پراتیک انقلابی آن برمی‌خیزد و تنها در ارتباط با مبارزه‌ی پرولتاریا در تغییر مناسبات استثماری و درهم کوبیدن آن است که دیدگاه‌های تحلیلی سابق را در مورد برقرار ساختن عدالت اجتماعی و سوسیالیسم، نقد نموده و کمونیسم علمی زاده می‌شود و همراه با پراتیک بشر در عرصه‌های مختلف و تغییرات حاصله در آن، رشد و تکامل می‌یابد.

این واقعیت توسط انگلس به زبان ساده‌ی: تئوری ما احکام جامد و متحجر نیست، بلکه راهنمای عمل است، بیان شده است. همین دغدغه‌ی علمی در مبارزه‌ی طبقاتی بود که

مارکس و انگلس بیشتر از آن که راجع به آینده‌ی کمونیسم بحث کنند و نقطه نظر ارائه دهند، به جمع بندی از تاریخ و تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه‌ی سرمایه‌داری پرداختند و در مورد آینده، بر اساس تحلیل تضادهای طبقاتی موجود، نکات اصولی کلی‌ای را بیان کردند و کشف دقیق ترانه‌ها را به دیگر کوشنده‌گان مبارز پرولتاریا واگذار نمودند. امری که توسط لنین و ماتو در شرایط جدید تاریخی و در جریان شرکت فعال در مبارزات طبقاتی موجود، ادامه یافت و پراتیک صحت آنها را در شرایط مشخص و یا بعضاً عام با اثبات رساند. لذا نمی‌توان خود را پیرو تئوری کمونیسم علمی معرفی کرد، ولی نسبت به تکامل آن بی اعتنا ماند!

مارکسیسم علم شرایط رهایی پرولتاریا است و نه علمی در خود و ظاهراً مافوق طبقاتی نظیر علوم دقیقه که صرفاً به شناخت از خاصیت و امکانات تغییر و تحول ماده در طبیعت، محدودند. هر چند که بورژوازی تلاش می‌کند تا پیشروی علوم دقیقه را نیز در جهتی که به نفع آن کمک کنند، سوق دهد.

طبعاً، با ترویج و تبلیغ مارکسیسم - و نه برداشت فردی یا گروهی از آن - در میان طبقه‌ی کارگر جهت آگاه و مسلح ساختن این طبقه به علم مبارزاتی‌اش؛ با هدایت مبارزه طبقاتی جاری در کشورهای مختلف جهان توسط احزاب کمونیست که ضمن حضور فعال روشن فکران کمونیست، اساساً با عضویت فعال پیشروان کارگری و در پیوندی فشرده با آن طبقه، معنا می‌یابند؛ با کسب قدرت توسط کارگران در برخی کشورها و شروع دوران فرمانروائی پرولتاریا؛ با بروز مشکلات فزاینده‌ای که ناشی از ناموزونی رشد جوامع طبقاتی و عدم پیشروی سریع انقلاب جهانی است؛ قرار گرفتن کشورهای سوسیالیستی در منگنه‌ی جهان سرمایه داری از بیرون و کارشکنی طبقات ارتجاعی از درون؛ رویزیونیسم که همزاد با امپریالیسم بود، با کمک سرمایه‌داری جهانی و سوء استفاده از اشتباهات و ضعف‌های موجود در پیش روی در این کشورها که میدان را برای ایجاد قشر ممتاز در این جوامع فراهم نمود، توانست کشورهای سوسیالیستی را از درون فاسد نموده، مناسبات غیر پرولتری را حیل‌گرانه اشاعه داده و نهایتاً و در فرصتی مناسب، پرولتاریا را از قدرت به زیر بکشد.

مجموعه‌ی این تاریخ پیروزیها و شکست پرولتاریا در مبارزه‌ی طبقاتی، بدون تردید در بالا رفتن آگاهی طبقه‌ی کارگر جهان

تاثیر گذاشته و در شرایط امروزی جهان، کارگران آگاهانه تر از پرولتاریای ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال پیش اوضاع را درک می‌کنند. اما سؤال این است که چرا پرولتاریای جهان که آگاه‌تر از پرولتاریای ۱۰۰ سال پیش است هنوز نتوانسته است به قدرت برسد و هرچا هم که ولو به‌طور موقت به قدرت رسیده، به برکت رهبری احزاب کمونیستی ممکن شده است که عمیقاً با پرولتاریا و مبارزاتش پیوند فشرده‌ای داشته‌اند؟

در این مقطع از تاریخ است که رویزیونیست‌های پُست مدرن (چهره‌است و چه‌چپ) آگاهانه یا ناآگاهانه، با "تز"های مشخصی وارد میدان می‌شوند تا در پیش روی مجدد مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌کارگر خلل ایجاد کرده و گیج سری بوجود بیاورند، تا بار دیگر و با توجیهات جدیدی کارگران را به بی‌راهه بکشانند. این رویزیونیسم نیز همزاد با خیزش نئولیبرالیسم سرمایه‌های انحصاری فراملی است که در ۳۰ سال اخیر شروع به‌روی کار آمدن کرده است و پایه‌ی مادی اش نیز - همانند رویزیونیسم کهن و مدرن - از طبقات غیر پرولتری و مشخصاً خرده‌بورژوازی در درون مبارزات طبقه‌ی کارگر نشئت می‌گیرد.

هدف مقاله حاضر بررسی تمامی وجوه بروز این رویزیونیسم نیست. بلکه به پاره‌ای از تحریفات رویزیونیست‌های چپ پُست مدرن اشاره دارد. توجه کنیم :

۱- نفی ضرورت بردن تئوری کمونیسم به درون طبقه‌ی کارگر!

سیاوش دانشور در نشریه شماره ۵۵ حزب اتحاد کمونیسم کارگری در مقاله‌ای: دوقطب "حزب - توده‌ها"، در نفی نقطه نظر کمونیستی "ضرورت بردن مارکسیسم به مثابه تئوری راهنمای پرولتاریا به درون این طبقه"، می‌نویسد:

"به نظر من بحث لنین و تاکیدش بر این که طبقه کارگر صرفاً می‌تواند در مبارزه‌اش آگاهی تردیونیونی کسب کند، همان زمان هم ایراد داشت. این بحث شاید در دوره اولیه شکل‌گیری طبقه کارگر و ایجاد سازمانهای توده‌ای کارگران بدرجه‌ای درست باشد، اما حتی در مقطع انقلاب روسیه و تجارب بعد از مانیفست کمونیست و دو انترناسیونال کارگری و دهها حزب سیاسی کارگری و کمونیستی، بحثی دقیق نبود... امروز... دیگر مارکسیسم و کمونیسم پدیده‌ای درونی و هویتی لااقل برای بخش رادیکال طبقه کارگر است که در ادبیات ما بعنوان



گرایش رادیکال سوسیالیست از آن نام برده شده است.

او حکم صادر می‌کند که "بهیک گل بهار می‌شود!". او فراموش می‌کند که از ابتدای بوجود آمدن طبقه‌ی کارگر و حتی قبل از تدوین تئوری انقلابی اش - مارکسیسم - در جنبش کارگری، کارگرانی بر حسب موقعیت اجتماعی شان، آگاهی و درک پیشرفته‌تری نسبت به دیگر کارگران از مبارزه طبقاتی شان علیه نظام سرمایه‌داری داشتند و طبعا بعد از ظهور مارکسیسم و رشد مبارزات آگاهانه طبقه کارگر، "گرایش سوسیالیسم علمی" در میان جنبش کارگری ابعاد گسترده‌تری هم پیدا کرد. اما سخن بر سر این است که چرا این "گرایش رادیکال سوسیالیستی" مورد نظر دانشور و شرکاء از مارکسیسم انقلابی پیروی نکرده است؟ سوسیالیستهای تخیلی در دفاعشان از سوسیالیسم مورد نظرشان، رادیکال بودند. اما متأسفانه به پیاده کردن خط مشی نادرستی مشغول شدند! لذا "گرایش رادیکال سوسیالیست" شما، ضمن پرطمطراق بودن جمله‌تان، کاملاً نسبی و مغشوش و مبهم است، مگر این‌که محتوای نظری این گرایش را مطرح کنید، نقششان در عمل انقلابی پرولتاریا و نتیجه‌ی مبارزات آنها را طی تاریخ نشان بدهید، تا ماهیت و عملکرد این گرایش روشن شود.

منصور حکمت نیز قبل از وی در مقاله "حزب و طبقه" همین گونه ادعاهای مه‌آلود را پیش کشیده و نوشت: "تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط وجود دارد و در قطب دیگر توده‌های کارگر وجود دارند... در یک سو توده‌های کارگر هستند در شکل اتمهای انسانی و در سوی دیگر سازمان و حزب قرار دارد بصورت تجسم آگاهی، تشکل و انقلابیگری... این در واقع انعکاس و امتداد همان برداشت و شناختی است که سرمایه و سرمایه‌دار در عرصه تولید از کارگر دارد... و یا "در تئوری چپ سنتی طبقه کارگر... راجع به اینکه این طبقه به عنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، چیز زیادی نمیداند. این چپ کمترین تبیین و تحلیل را از این مسئله دارد که کارگر در آنسوی تولید و اشتغال در اجتماع چیست؟ (همان‌جا)

نقد منصور حکمت را بررسی کنیم :

اولاً، این ادعا که "تصور مسلط در چپ... چنین و چنان است و یا "در تئوری چپ سنتی... فلان و بهمان وجود دارد، حاوی چه پیامی، چه آگاهی و چه کشفی است، جز مشتی ادعا، برداشت شخصی، عدم صراحت و به لجن کشیدن عام کل‌چپ؟ مگر نقد نباید مشخص باشد؟ کدام چپ و با چه اسمی چنین می‌گوید که "در یک قطب تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط وجود دارد و در قطب دیگر توده‌های کارگر در شکل اتمهای انسانی"؟! کجا ادعا شده است که "حزب خارج از طبقه نمونه‌ی انضباط است و کارگر ساده بی‌انضباط"؟! و یا اول باید حزب و سازمان را در خارج از طبقه ساخت و بعد نظرات آن را به میان طبقه کارگر برد؟! این سوالات برای "رهبر" پُرمدعا که از برج عاج به دیگران نگاه می‌کند، مطرح نیست. او استاد غلو و تخطئه کردن دیگران از موضع بالا، برای توجیه نظرات خویش است! بدون این‌که به خود زحمت داده و مدعیان چپ را با ذکر موضع‌گیریهای آنان مشخص سازد!

ثانیاً وقتی از "قطب" صحبت می‌شود، هر کس می‌داند که قطبها به خاطر خصلت و منافعشان، در مقابل هم و بعضاً علیه هم هستند: نظیر قطب پرولتاریا و قطب سرمایه‌دار! و گرنه عنصر تئوری و آگاهی(و نه تشکل و انضباط که کارگران به دلیل شرکت در تولید و نظم کارخانه‌ای، به مراتب از روشن‌فکران در این زمینه‌ها پیش رفته‌تر و مستحکم‌ترند) و تلاش برای ارتقاء دانش کارگران - این نیروی اصلی تکامل تاریخی در شرایط کنونی - از تئوری انقلابی‌شان، چرا باید با ناآگاهی توده‌ی طبقه کارگر در تضاد باشد؟ مگر کارگر ناآگاه سوگند خورده است که ناآگاه باقی بماند، یا آگاهی به او به‌زور تحمیل می‌شود و یا ضرورتاً در پراتیک مبارزاتی‌اش، بدون فراهم ساختن لوازم برای فعالیتهای درست ذهنی، خود به خود آگاه می‌شود؟ به علاوه هم‌سنگ قراردادن "بردن آگاهی به درون جنبش کارگری"، با "شیوه‌ی برخورد بورژوازی نسبت به کارگران"، اموری که به‌طور عینی در تاریخ روی داده و در یک سو با آگاه شدن طبقه کارگر در جریان مبارزاتش، به انقلابات کارگری منجر شده و صحت‌اش را پراتیک نشان داده است و در سوی دیگر استثمار و ستم و فقر و مرگ توسط بورژوازی نسبت به پرولتاریا اعمال شده، جز ردالت و بی‌اعتنائی به پراتیک انقلابی کمونیستی در میان کارگران، چه معنائی دارد؟

سوما، از کلمه "چپ" نمی‌توان درک مشخصی داشت، زیرا که در هر قشر و طبقه‌ای یافت می‌شود(جناح راست و چپ) و بعضاً با بار مثبت یا منفی تاریخی(انقلابی و افراطی). از کلمه "سنتی" هم معلوم نیست کدام سنت مورد نظر است؟ سنت اپورتونیستی، سنت فرمیستی، سنت ریزیونیستی، و...؟ و یا سنت مارکسیستی و کلا کمونیستی و انقلابی؟ هر سنتی ضرورتاً مخدوش نمی‌باشد و شکستن سنت ارتجاعی هنر است و نه سنت انقلابی!!

چهارماً، چه‌گونه است که شما در عمر سیاسی تان تنها سه تا چهار سال در ایران زنده‌گی کرده‌اید، همه چیز راجع به طبقه کارگر و سوخت و ساز آن می‌دانید و "چپ سنتی" که از اسمش پیداست که قدمتی بیشتر از تشکل شما دارد، نسبت به سوخت و ساز جنبش کارگری بی‌گانه است؟ مگر پراتیک انسانها معیار سنجش حقیقت ادعای آنها نیست؟

هدف این‌گونه ادعاها نه نقد جدی ماتریالیستی دیالکتیکی، بلکه تخریب سازمان‌یابی کمونیستی بر پایه‌ی تئوری کمونیسم علمی است، برای توجیه و بازارگرمی خود به عنوان "تنها مدافع" کارگران، "تنها مدافع" مارکسیسم و زیر علامت سؤال بردن تکاملهایی که بعد از مارکسیسم بوجود آمده‌اند، تا بتوان "حکم‌تیسیم" را جانداخت!! و به‌همین علت است که تلاش می‌شود تا با انواع اما و اگرها، رشد و تکامل درخت تنومند مارکسیسم بعد از مارکس و انگلس از هر طریق ممکن بی‌موضوع جلوه داده شود، تا نهایتاً نظرات و ادعاهای کپی برداری شده از انواع ریزیونیستهای اروپائی توسط منصور حکمت به مثابه "تکامل مارکسیسم"، ارائه شود! . بدین جهت و برای کسب موفقیتی در این زمینه، در درجه‌ی اول باید به سراغ لنین رفت و در ادامه‌ی این کار، لومپن‌وار به نفی نظرات مائو پرداخت:

آقای دانشور می‌داند که فرمولبندی بردن تئوری کمونیسم علمی به‌درون طبقه در درجه اول به کائوتسکی برمی‌گردد که رهبر حزب سوسیال دموکرات آلمان بود که در آستانه‌ی جنگ جهانی اول به شوونیسم تمایل پیدا کرد و با تغییر موضع، به مخالفت با انقلاب اکتبر روسیه پرداخت و باتمام قوا به تخطئه‌ی آن اقدام کرد و حزتش را از مقام حزبی مارکسیستی به باتلاق حزبی سوسیال - امپریالیستی کشاند. بدین ترتیب، او در کشاندن سوسیال دموکراسی به زیر نفوذ بورژوازی امپریالیستی، نقش خائنه‌ای را به‌عهده‌گرفت.

لنین با جسارتی پرولتری در سالهایی که کائوتسکی در مسیردفاع از اصول پرولتری گام برمی‌داشت از نظرات



مصلحین جهان وعده آخرت نمیدهد. علمی است چون پروسه شناخت، نقد، پراتیک و تغییر واقعیت مادی درونی کردن آن توسط هر سوژه فعال یک روند واحد است. علمی است چون مند بررسی علمی و غیر عرفانی دارد. علمی است چون حقانیت و اثبات خود را تنها در پراتیک اجتماعی و طبقاتی جستجو میکند. این تفاوت دارد با علم فیزیک کوانتوم... که همواره صحت و عدم صحت تئوریهای آنها باید اثبات شود. (درچه زمینه‌های؟ - ن.)... طرح و بحث بردن علم بدون "کارگر عادی بدون علم" به ناکجا آبادهای منجر می‌شود که در بیش از یکصدسال بانام "کمونیسم" انواع مهملات غیرکارگری و غیر مارکسیستی و ضدکارگری را سرهم کرده‌اند و به عنوان "اندیشه علمی مارکسیستی" به جامعه تحویل داده‌اند».

جناب دانشور که درمخمسه گیر کرده است. از یک سو مجبور به اقرار تلخ "مارکسیسم علم است" می‌شود. اما از سوی دیگر، یادش می‌رود که قبلاً بحث "مارکسیسم علم است" را منتسب به روشن‌فکران و غیره می‌کند که به دستکاری مارکسیسم پرداخته‌اند! و تازه بعد از قبول علم بودن مارکسیسم، بلافاصله توجیهاتش شروع می‌شود و کشف می‌کند که مارکسیسم همانند "علوم مثبت" نیست که صحت و یا عدم صحت آنها باید اثبات شود (باز هم عجب! چون که درک علم یعنی توانایی قابل اثبات بودن آن در عمل تا زمانی که خلاف آن ثابت نشده باشد - ن.)، چون که "درونی کردن آن توسط هر سوژه فعال یک روند واحد است". گویی اثبات تئوری در عمل "اثبات نیست" و ۱۰۰ سال است که "روشنفکرانی" توانسته‌اند با "مهملاتی" سرهم‌شیره بمانند؟! آن تئوری که در عمل جواب ندهد - اعم از این‌که علم دقیقه باشد یا علم اجتماع - بی اعتبار می‌گردد.

او بدین ترتیب هرچه رشته بود پنبه می‌کند و علمی بودن مارکسیسم را به زیر علامت سؤال می‌برد! چراکه باید مبهم بحث کرد تا بتوان به موقع چون ماهی لیز بود و از دست دررفت و یا مثل مار بین نظرات متناقض پیچ و تاب خورد!

دانشور کشف جدیدی کرده است: "مارکسیسم علم است". اما بازگو کردن این واقعیت که "اثبات آن در پراتیک اجتماعی و طبقاتی" نشان داده شده، "مهملات"ی است که "طرح و بحث بردن علم بدون "کارگر عادی بدون علم" را به ناکجا آباد می‌کشاند؟! بدین ترتیب، طبق نظرایشان نباید گفت که مارکسیسم علم رهائی طبقه کارگر

مارکسیسم و گذشت ۱۵۰ سال از آن تاریخ، کارگران رادیکال سوسیالیست که در متن جنبش کارگری هستند، آگاه شده‌اند. اما سؤال این است که اگر آگاهی اینان تا بدان حد رسیده باشد که نیازی به بردن آگاهی کمونیسم علمی به میان شان نیست، چرا این کارگران به دلیل فعالیت روزمره‌شان در تولید و مبارزات جاری طبقاتی کارگران و اعتبار و نفوذی که در درون طبقه‌ی کارگر دارند، هنوز نتوانسته‌اند حزب پیشرو سیاسی خود را در ایران بوجود آورند و جنبش کارگری را در مبارزه علیه امپریالیسم، بورژوازی حاکم و دیگر مرتجعین بسیج و متشکل کنند و به مبارزه بکشانند؟ چرا شما این همه از "چپ سنتی" که آن را بی ریشه در درون طبقه می‌دانید، نگران هستید؟ و یا خود را چنان آیت الله مبارزه طبقاتی پرولتاریا در درون حجره‌های خارج از کشور، می‌دانید که فتوا صادر می‌کنید که تئوری انقلابی و دیالکتیکی پرولتاریا به مدت ۱۰۰ سال در بخی سکون در جازده، تفکر ماتریالیستی - دیالکتیکی کمونیستی متحجر مانده، پراتیک انقلابی پرولتاریا جمع‌بندی نشده و روی نظرات لنین و به‌خصوص مائو بدون نقدی جدی از این نظرات، خط بطلان کشیده و از مارکس به پدیده‌ی بی ریشه، بی پراتیک و هوچی‌گریانه‌ی "حکمتیسم" می‌پرید که با آن همه کارگر کارگر کردن، جز انحلال‌طلبی و ایجاد اغتشاش فکری در جنبش کمونیستی ایران و با شناخت اندک از طبقه کارگر ایران و سوخت و ساز آن، در کشاندن جنبش کمونیستی ایران به تفرقه و انشعاب از هیچ عملی امان کرد. شما با ایجاد اتوریته‌های کاذب از "حکمتیسم"، حتا رفقای سابق خود را در درون جریان "کمونیسم کارگری" ۷ شقه شده، می‌خواهید با لولوخور خوره‌ی عدول از "حکمتیسم"، ترسانده و از صحنه برانید تا فرقه‌ی خود را پر رونق سازید؟ (همان‌جا)

۲- کمونیسم علم شرایط رهائی پرولتاریا است:

دانشور در ادامه بحث‌اش می‌نویسد: «مارکسیسم علم است» نیز دنباله همین ماجرا است (منظور از ماجرا، دست‌کاری روشن‌فکران و... در احکام مارکسیسم است - ن). مارکسیسم اگر علمی است، و این تفاوت دارد با تنزل مارکسیسم به علوم مثبت (جل‌الخالق! - ن.) یا علوم جدید به این دلیل است که مانند فرقه‌های شبه مذهبی و

او دفاع کرد و وقتی که لغزش را در او مشاهده کرد، به شدت به مقابله با آنها پرداخت و دست به افشا و طرد آن نظرات زد. لنین پایه‌های مادی علل بروز رویزیونیسم کهن را با دقتی بی نظیر روشن نمود. ولی صرف نظر از صحت انتقاد، دانشور به لنین معترض است، چون که هدف نقد کائوتسکی نیست. مشکل خط انقلابی لنینی است که باید به زیر علامت سؤال برده شود؟! ▶

به‌علاوه، همین لنین مورد انتقاد شما در دهه‌ی ۱۸۹۰، اعلامیه دفاع از مبارزات کارگران را با کمک خود کارگران می‌نوشت، طبقه‌ی کارگر روسیه را ناجی و رهبر انقلاب روسیه ذکر می‌کرد و با پوپولیستهای روسیه که دهقانان را ناجی انقلاب روسیه می‌پنداشتند، به جنگ ایدئولوژیک برخاست. همین لنین بود که به قول کروپسکایا: "کاپیتال مارکس را برای کارگران می‌خواند و آنرا توضیح میداد. نیمه دوم وقت کلاس را به سؤال کردن از کارگران درباره نحوه کار و زندگی‌شان اختصاص می‌داد و برایشان روشن می‌کرد که زندگی آن‌ها چه تاثیری بر روی کل ساختمان جامعه دارد و نظام موجود چگونه می‌تواند تغییر پیدا کند. این تلفیق تئوری و عمل، شیوه کار ولادیمیر ایلیچ در گروه‌های مطالعه بود." (یادها - ص ۱۸ - ۱۹، انتشارات سوسیالیسم و آزادی). پس لنین علاوه بر اعلام این‌که طبقه‌ی کارگر روسیه رهبر انقلاب آن کشور است، ولی به بردن مارکسیسم به درون طبقه کارگر و بالابردن درک کارگران از تئوری انقلابی‌شان اهمیت قائل بود.

اما با وجود این، تاریخ مبارزات طبقاتی کارگران در روسیه نشان داد که هنوز تا مقطع انقلاب اکتبر شوراها کارگری زیر نفوذ منشویکها بودند و نه بلشویکها! آیا خود این واقعیت نشان نمی‌دهد که حتا "گرایش رادیکال سوسیالیست" کارگری در کلیت‌ش ضرورتاً روی خط درست انقلابی نیست و تنها آن بخش از این کارگران که با خط سیاسی بلشویکها همراه بودند و یا بعداً شدند، معرف گرایش واقعاً انقلابی و کمونیستی طبقه کارگر بودند؟

لذا صحبت از "گرایش رادیکال سوسیالیست" کارگری کردن به تنهایی، کافی برای نشان دادن آگاهی بخشی از طبقه‌ی کارگر از چه‌گونه‌گی پیشبرد مبارزه برای رهائی از استثمار و ستم طبقات حاکم در کل، نیست. شما اعلام می‌کنید که با بوجود آمدن

مبارزه علیه امپریالیسم و مرتجعان، جدا از مبارزه علیه انواع رویزیونیسم نیست!



است تا به ناگجا آباد نرفت؟! یکی به نعل، یکی به میخ زدن برای ایجاد اغتشاش فکری، هنراین دارو دسته‌است و به حساب نیابردن پراتیک انقلابی میلیاردها انسان در زیر رهبری احزاب کمونیست و زیر پرچم کمونیسم علمی! همان طور که برخی به جای رد دیدگاه خرده بورژوائی پُست مدرنیستها، به دنبال جُست و جوی نکات مثبت در میان آنها هستند و سیاست طبقاتی را با تعلیم و تربیت اشتباهی گرفته‌اند!!

کمونیستها پیوسته تاکید کرده‌اند که علوم اجتماعی به دقت علوم دقیقه نیستند، چراکه عناصری که در علوم اجتماعی دخالت می‌کنند، به قدری متنوع و سیال هستند که تنها پراتیک معیارسنجش احکام تئوریک آنها می باشد. مع الوصف، این که ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی، مفاهیم طبقه و مبارزه طبقاتی، نقش توده ها در تاریخ، انقلاب قهرآمیز پرولتاریائی، دیکتاتوری پرولتاریا، لغو مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله، رشد ناموزون انقلاب در حلقه‌های ضعیف زنجیر اسارت امپریالیستی، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه یک دوران تاریخی گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، حزب طبقه کارگر به مثابه ستاد رزمنده پیشرو پرولتاریا متکی بر مرکزیت - دموکراتیک و نه ستاد رزمنده روشن‌فکران بر بالای سر کارگران، آموختن علم انقلاب پرولتاریائی به کارگران جهت ارتقاء سطح مبارزات عملی آنها به سطحی آگاهانه، ضرورت دفاع از تئوری انقلابی پرولتاریا در برابر انواع تحریفات رویزیونیستی، اپورتونیستی، دکماتیستی، رفرمیستی و ... و تلفیق آن با پراتیک مشخص هر کشور، جزو بیهی‌ترین اصول این علم انقلاب است که پراتیک پرولتاریا مُهر تایید و اثبات بر آنها زده‌است و اگر قرار بود هر کدام از اینها با تعبیر و تفسیر به گونه‌ای دیگر جلوه داده شوند، تحت این بهانه که "علوم مثبت نیستند که قابل اثبات باشند"، کار به آنجا ختم می‌شود که جنابان کمونیسم کارگری به‌طور گستاخانه‌ای این اصول را به دل‌خواه به‌زیر سوال می‌برند تا ترهات خودشان را به عنوان کمونیسم اصیل قالب کنند! نظیر نفی پیوند کمونیستها با توده‌ها و نفی تضادهای درون امپریالیسم در اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰ و یک‌دست دیدن بورژوازی و نادیده‌گرفتن رقابت بین آنها به مثابه یک واقعیت ماهیتی نظام سرمایه‌داری، حذف امپریالیسم از تبلیغاتشان به مثابه بینش شدیداً تجاوزکارانه سرمایه انحصاری و بسنده کردن به‌ذکر سرمایه‌داری و یا کشورهای

غرب به‌جای آن، نفی پدیده‌ی وجود ملت و "حق تعیین سرنوشت ملل" در دهه‌ی ۱۳۷۰، نفی دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم به مثابه یک دوران کامل تاریخی، نفی مرکزیت - دموکراتیک در حزب، تایید تجاوز امپریالیستی به کشورهای پیرامونی در دهه‌ی ۱۳۸۰، تبلیغ و تمایزگذاری "اسلام سیاسی" با دیگر ادیان، به‌جای تحلیل از علل حرکت طبقاتی بورژوازی زیر پرچم "اسلام سیاسی"، صهیونیسم، نئوکنسرواتیسم، بودیسم و غیره.

اگر زمانی فرابرسد که کارگران عادی به آن درجه از درک علمی از جامعه، طبیعت، مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم برسند که دیگر نیازی به بردن آگاهی سوسیالیستی به دورن خود را نداشته باشند، دیگر نیازی به وجود برخی از افراد روشن‌فکر دمدمی مزاج نداشته و به آنها رجوع نخواهند کرد، تا به گمراهی کشیده نشوند. و برعکس به این‌گونه روشن‌فکران خواهند گفت بیا به کلاس درس آموزش طبقاتی ما و بشنو ما با چه احساس مسنولیتی در قبال متحد نمودن کمونیستها، طبقه و حزب آنها حرف می‌زنیم و عمل می‌کنیم، و اگر اعتقادی به حرفهای ما داری، آنها را ببر به‌میان روشن‌فکران خود پسند و فرقه‌گرا و به آنها بازگو کن و بگو که اگر زیر چتر پرولتاریا گرد نیاید و به تبلیغ تشتت نظری و عدم تعهد سازمانی پرداخته و به اصول اثبات شده تاریخی آن احترام نگذارید، به اسب تروای بورژوازی بدل خواهید شد!

متاسفانه حدت استثمار و ستم طبقات ارتجاعی و مشخصاً بورژوازی در ایران امروزه در سطحی است که کارگران برای تهیه یک لقمه نان باید دوشیفت کار کنند و جان بکنند. کوچک‌ترین اعتراض آنها به استثمارگری و ستم‌گری بورژوازی حاکم، به بی‌رحمانه‌ترین وجهی سرکوب می‌شود و از کار بی‌کاری‌گردند و حتا در پیشرفته‌ترین کشور امپریالیستی - نظیر سوئد - بعد از گذشت بیش از ۱۲۰ سال از تصویب ۸ ساعت کار در روز، کارگران مجبور می‌شوند بعضاً تا ۱۱ ساعت در روز کار کنند تا مخارج زندگی خود را تامین نمایند (توجه کنید به اعتصاب اخیر اتوبوسرانان در این کشور) و یا از ترس ازدست دادن کار به راحتی دست به اعتراض علیه اجحافات نظام سرمایه داری نزنند و علاوه امکانات آگاه شدن از وضعیت جهان و سوئد و عمل کرد نظام جهانی سرمایه‌داری، تعداد کارگران با "گرایش رادیکال سوسیالیستی" در میان آنها بسیار اندک است و کارگران تحت تأثیر

سوسیال دموکراسی و رویزیونیسم، گرایش به رفرمیسم داشته، به احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی رای می‌دهند و در آمریکا هم، رای شان به هیلاری کلینتون ریخته می‌شود و نهایتاً فاقد حزب پیشرو خود هستند!!

بنابراین چه که گذشت، مارکسیسم علم انقلاب است که هم روشن‌فکران و هم کارگران باید آن را فرا گرفته و در عمل و از طریق شرکت در تشکلی کمونیستی به کار ببرند. مزیت کارگران در خطوط کلی نسبت به روشن‌فکران در این است که چون در پراتیک تولیدی روزانه با استثمارگران و ستم‌گران درگیرند و وابستگی مالکیتی به چیزی جز نیروی بازو و فکر خود ندارند، لذا به راحتی علم مبارزاتی خودش را فرامی‌گیرند، در حالی که بسیاری از روشن‌فکران به دلیل تعلقات طبقاتی‌شان و یا امکاناتی که استثمارگران برای استفاده از توانائی‌شان در اختیار آنها قرار می‌دهند، به‌طور ناپی‌گیر آشفته‌ای آن را می‌آموزند و چه بسا به همین علت آن را تحریف می‌کنند و منصور حکمت و مریدانش در زمره‌ی این قبیل روشن‌فکرانند.

تنها آن روشن‌فکرانی علم پرولتاریا را درست می‌آموزند که با وجدانی علمی آن را بیاموزند و با کنار گذاشتن مواضع غیر پرولتاریائی خود، آن تئوری را محکم به دست گرفته، به‌دفاع از آن برخاسته و در عمل به‌کار ببندند و در راه متحد شدن حزب و طبقه کارگر متعهدانه مبارزه کنند. نه این که مترلز لانه و متفرعانه از تئوری درخت لخت و عوری ساخته و من غیر مستقیم در بی‌هویت کردن آن تلاش نمایند! باید اذعان کنیم که دشمنان طبقاتی هشیارانه عمل می‌کنند و روشن‌فکران با کیفیت و صاحب موضع درست نیز سریعاً توسط هیئت حاکمه خون‌خوار ایران شناسائی شده و نابود می‌شوند. به همین علت زمینه برای شعبده‌بازان روشن‌فکر مساعدمی شود و خدمت اینان به کمونیسم و طبقه کارگر سخت و پرپیچ و خم می‌گردد!

۳- حزب و قدرت سیاسی :

حزب اتحاد کمونیسم کارگری در برابر نقدهائی که به سخن رانی منصور حکمت تحت عنوان "حزب و قدرت سیاسی" درکنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران - ۱۹۹۸ - شده‌است، تصمیم به دفاع از این نظر گرفته و مقدماتر شماره ۵۶ نشریه اش - ژوئن ۲۰۰۸ - به چاپ این سخن رانی پرداخته است.



من میروم و تک تک با کارگران کارهایی می‌کنم... رابطه حزب با طبقه بستگی دارد که حزب در سطح سیاسی چه کاری کند، یک بخش تماس با محافل کارگری و حضور در میان محافل کارگری است. یک بخش برسمیت شناخته شدن بعنوان یک جریان واقعی از طرف بخشی از طبقه کارگر است که به این مشکل می‌اندیشد." (همانجا)

اگر جناب "رهبر" مارکسیسم را قبول دارد باید بپذیرد که طبقه کارگر بنا بر تاکید صریح مارکس پیشروترین و انقلابی ترین طبقه در جامعه است. پس این ادعا که "احزابی که می‌خواهند تمایلات خود طبقه را نگاه کنند و آن را انعکاس دهند، به نظر من شانس زیادی ندارند..."، از بنیاد بی‌اساس است. در بالا دیدیم که تمایل تاریخی طبقه کارگر پایان دادن به سلطه طبقاتی است و لذا انقلابی است. به طور مشخص هم، در مبارزه طبقاتی اگر به تمایلات عمومی طبقه کارگر توجه نشود، کار به ماجراجویی کشیده می‌شود. کسی که علم انقلاب را آموخته باشد می‌داند که انقلاب اتوبان راست چهارباندی نیست که در آن پیوسته می‌توان با سرعت فوق مجاز حرکت کرد. پس ادعای حکمت در این زمینه نیز کاملاً مغشوش و عوام پسندانه است.

درک حکمت از قدرت رهبری سیاسی نیز، درکی اراده‌گرایانه و ایده‌آلیستی است و ضد ادعای قبلی اش در رابطه با شناخت سوخت و ساز درون طبقه کارگر! حکمت از یک سو "چپ سنتی" را متهم به بی‌ارتباطی با طبقه کارگر می‌کند و از سوی دیگر می‌خواهد بر اساس تحلیل غیر دیالکتیکی که معلوم نیست از کجا درآورده و بدون ذره ای تحلیل واقعی از جامعه و وضعیت آمادگی طبقه کارگر ایران و نشان دادن آن به طبقه کارگر، مدعی می‌شود "باید از خود قدرت رهبری نشان داد؟! این همان تفکر ماجراجویانه و خود بزرگ بین غیر علمی و اراده‌گرایانه است که مدعی بود "با چند هزار نفر پرچم شان را در مرکز ایران می‌زنند و جمهوری اسلامی را سرنگون می‌کنند". و وقتی این ادعا تحقق نیافت، به جای طبقه کارگر ایران و چند هزار نفری که قرار بود انقلاب کنند دست به دامان اسرائیل و آمریکا شدند و بوی تعفن و گند انشعابات و تهمت و افترا زدن دارودسته منصور حکمت به یک دیگر و افتضاحات سیاسی در جنبش دانشجویی و... بار دیگر جنبش کمونیستی ایران را به ناحق به بدنامی کشانده است. اینان از یک سو مدعی هستند که

در درون طبقه کارگر "گرایش رادیکال" ◀

برمی‌خاست!

حکمت سپس اضافه می‌کند: "به عنوان یک حزب باید شرایط و اوضاعی را که برای کسب قدرت سیاسی آماده است، بشناسید و دست به کار تامین ملزومات آن بشوید، آنوقت این شانس را دارید که قدرت سیاسی را بگیرید و تبدیل به حزب اکثریت کارگران بشوید... نه پروسه تدریجی تکامل تاریخی و درانتهای پروسه تبلیغ و ترویج و همراه کردن از پیش اکثریت، که موضع همیشگی چپ تاکنونی بوده است" (همانجا).

حکمت نظری درست را بیان می‌کند تا نتیجه‌ای غلط از آن بگیرد! "موضع همیشگی چپ تا کنونی" در مورد ادعای اکثریت شدن در وهله اول و بعد گرفتن قدرت در کجا اتفاق افتاده و چه چپی این ادعا را صادر کرده است؟ او با این مبهم گوئی و مشخص نکردن این که روی سخنش با کدام چپ است، خود را "نوآور" جا می‌زند و برای فرقه‌ی خود بازارگرمی می‌کند. این روش مخدوش همیشگی وی در پیشبردن مبارزه‌ی ایدئولوژیک، بوده است. باید لولوخور خورهای خیالی درست کرد و با آن مبارزه ایدئولوژیک راه انداخت و افکار خواننده‌گان و بیننده‌گان را نسبت به چپها مغشوش و بدبین نمود. در جنبش چپ ایران در چهاردهمی اخیر اتفاقاً آنچه که روی داده است برخوردی آنارشیستی به کسب قدرت بوده و به ایجاد حزب کمونیست کم بها داده شده است و نه برعکس! و در ادامه‌ی بحثش درکنگره حزبش، خود نیز به همین دردیگرفتاری می‌شود و قول و قرار کسب پیروزی در دوسال آینده را می‌دهد (یعنی در سال ۲۰۰۰)!

وی از این فرصت استفاده کرده و ارتباط و پیوند داشتن با طبقه را به نوعی ماستمالی می‌کند تا به بودن رهبری حزبی در خارج از کشور، لطمه‌ای نخورد. او می‌گوید:

"باید از خود قدرت رهبری نشان داد، به این معنا که احزابی که می‌خواهند به توده‌ها تمکین کنند، احزابی که به اصطلاح قرار است از توده‌ها بیاموزند، احزابی که می‌خواهند تمایلات خود طبقه را نگاه کنند و آن تمایلات را انعکاس بدهند، به نظر من شانس زیادی ندارند که به جایی برسند، چون در شرایط سخت تمایلات عمومی طبقه رو به عقب نشینی است و در شرایط رفاه ممکن است تمایل طبقه یک چیز دیگر باشد." (همانجا)

و یا "در مورد ارتباط با طبقه، بودن بخشی از طبقه، این یک رابطه حضوری، تک‌به‌تک و رابطه سوزنی و آزمایشگاهی نیست که

◀ جناب منصور حکمت در این سخن رانی همانند شعبده بازی رفتار کرده و می‌گوید:

"اولین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم و شاید کفرآمیز به نظر برسد این است که این حزب به قدرت سیاسی نظر دارد، می‌خواهد قدرت سیاسی را بدست بگیرد..."

"کفرآمیز" از نظر چه طبقه و چه افرادی؟ او به خوبی می‌داند که کمونیستها تنها برای تفسیر جهان کار نمی‌کنند و هدف آنها تغییر جهان است و این تغییر باید از طریق انقلاب (مامای جامعه‌ی کهنه‌ای که آستن جامعه‌ی نوین است - مارکس)، از طریق کسب قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا (مارکس)، از طریق ایجاد حزب پیشرو رهبری کننده طبقه کارگر (مارکس، انگلس، لنین و مائو) برای کسب قدرت سیاسی و غیره، جزو بدیهی‌ترین آموزش کمونیسم علمی است. حزب کمونیستها بدون شرکت در مبارزه طبقاتی، بدون رهبری پرولتاریا در این مبارزه جهت کسب قدرت موضوعیت خود را از دست می‌دهد. پس این جمله‌ی پرطمطراق برای چیست؟ جز برای درآوردن کبوتر از کاغذپاره‌های ریخته‌شده در یک کلاه لگنی تردست ما و ادعای "نوآوری" و "سنت شکنی"!! و گر نه از نظر مدافعان کمونیسم علمی، حزب کمونیست برای فراهم ساختن زمینه متشکل نمودن پرولتاریا حول خط انقلابی اش جهت کسب قدرت حاکمه باید تشکیل شود و این امری انقلابی است و نه "کفرآمیز"!

به آموزشهای کمونیسم علمی توجه کنیم: "فراموش نکنیم که مسئله قدرت حاکمه مسئله اساسی هر انقلاب است" (لنین - در اطراف شعارها - ژوئیه ۱۹۱۷) و یا: "تفنگ حزب کمونیست روسیه سوسیالیسم را آفرید. ما می‌خواهیم یک جمهوری دموکراتیک ایجاد کنیم. تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم بما می‌آموزد که طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش فقط به زور تفنگ است که میتوانند بر طبقات مسلح بورژوازی و ملاکین پیروز گردند؛ در این مفهوم میتوان گفت که تغییر جهان ممکن نیست، مگر بوسیله تفنگ" (مائو - مسائل جنگ و استراتژی - آثار منتخب، جلد ۲ - ۶ نوامبر ۱۹۳۸). پس تا این جا حکمت چیز تازه‌ای نگفته است جز ایجاد جوئی ابهام برانگیز برای استفاده‌های بعدی! و اگر وجدانی کمونیستی داشت با یادآوری این سخنان می‌بایستی به دفاع از کمونیسم علمی



سوسیالیستی" به دلیل سوخت و ساز طبقه کارگر وجود دارد. این امر لزوم تماس گیری با این افراد پیشرو در درون طبقه کارگر را الزامی می‌کند تا حداقل روشن فکر خارج از طبقه بدانند خواسته‌های مشخص طبقه کارگر در این یا آن کشور چه هستند. امری که کمونیست‌ها پیوسته و باتوجه به امکاناتشان در درجه‌ی اول کوشیده‌اند با تماس با کارگران مبارز در جنبش کارگری و نه افتادن به دنبال عقب افتاده‌ها این خواسته‌ها را بشناسند. مسلماً خود این عناصر رادیکال کارگرنیز بدون شرکت فعال در مبارزات طبقه کارگر نمی‌توانند درک درستی را از خواست آنها داشته‌باشند. این همان چیزی است که "آموختن از توده‌ها" در کمونیسم علمی معنا می‌یابد (جمع‌آوری نظرات پراکنده توده‌ها جهت "کشیدن حقیقت از درون این واقعیات") و از سوی دیگر او که آگاه است که کمونیسم علمی با دنباله روی از توده‌ها کاملاً مخالفت کرده و به همین دلیل هم نقطه نظر "تلفیق تئوری با پراتیک" را مطرح نموده‌است، اما باز دنبال اتهام تراشی است که گویا "آموختن از توده‌ها" یعنی تمکین کردن به توده‌ها؟! وی موضع "آموختن از توده‌ها" را بدون ذکر "آموختن به توده‌ها" پیش می‌کشد تا به نفی نقطه نظر آموختن از توده‌ها برسد!

"قدرت رهبری سیاسی" از آسمان نازل نمی‌شود، بلکه در درجه‌ی اول از موضع خدمت تمام و کمال به امر رهائی طبقه‌ی کارگر و اعتقاد به سازنده تاریخ بودن آنها، در درجه‌ی دوم آماده بودن به شناختن مسائل آنها از طریق تماس مستقیم با آنها و نه کتابی حرف زدن و حقه‌کردن "قدرت رهبری سیاسی" به آنها، در درجه‌ی سوم قدرت تحلیل طبقاتی داشتن، یعنی مسلح بودن به تئوری انقلابی کمونیسم علمی و از طریق جمع آوری نظرات توده‌ها و فشرده کردن آنها در پیر تئوری کمونیسم علمی و جدا کردن سره از ناسره و بالاخره فرموله و فشرده کردن این نظرات به صورت سیاست‌های مشخص و در درجه‌ی چهارم بردن آنها به درون مبارزه و اصلاح و تدقیق آنها از طریق شنیدن مجدد نظرات توده‌ها در برخورد به آن سیاست. بدون چنین روندی، حزب در مبارزه سیاسی دچار انواع تزلزلات و انحرافات در ارائه‌ی رهنمودهایش می‌شود.

بنابراین تازمانی که سیاست و عمل کرد حزبی بیان‌گر خواسته‌های استراتژیکی و تاکتیکی طبقه کارگر نباشد و حزبی نخواهد از آموزش‌های کمونیسم علمی در این زمینه‌ها - در تئوری و در عمل - پیروی کند، امکان

به رسمیت شناخته شدنش توسط عناصر پیشرو طبقه کارگر و سپس توده کارگران، موجود نیست. حتماً اگر به دلیل عدم آگاهی کافی در میان طبقه کارگر، احزابی نظیر احزاب سوسیال دموکرات بتوانند بخش بزرگی از طبقه را با خود همراه کنند، اما این دنباله روی ادامه نخواهد یافت، چون که سیاست آنها مغایر با خواست نابود کردن مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد و طیف آگاه کارگران پیشرو با آنها به نبرد ایده‌نولوژیک برخاسته‌است.

به علاوه، در تاریخ جنبش کمونیستی ایران، هیچ جریان جدی پیرو کمونیسم علمی را نمی‌توان یافت که ادعا کرده باشد اول باید با تمام طبقه متحد شد و سپس به کسب قدرت سیاسی اندیشید.

پس در این‌جا نیز این عام‌گویی حکمت برای مغشوش کردن موضع "آموختن از توده‌ها" است که وظیفه‌ی خدشه‌ناپذیر روشن‌فکران انقلابی متمایل به طبقه کارگری باشد، و نه باخواندن چند کتاب مارکسیستی و بدون فهمیدن عمیق مطالب آن، دست به صدور حکم زدن در مورد وظایف طبقه کارگر!

رد انحرافات چپ یا راست در برخورد به مبارزات انقلابی احزاب کارگری، با توجه به این که هیچ حزبی میرا از اشتباه و انحراف نیست، ضروری می‌باشد. اما رد تئوری انقلابی پرولتاریا، به خاطر انحراف و یا اشتباه احزاب و سازمان‌های چپ کمونیست، آن کار خیانته کارانه‌ای است که توسط دارو دسته‌ی منصور حکمت پیش برده می‌شود.

این نمونه‌ها و نمونه دیگر کم بهادادن به مبارزه‌ی طبقاتی حادی که در ایران جریان دارد و دست‌گیری، شکنجه، زندانی کردن و کمونیست‌گشی امری روزمره شده است و تجویز این‌که "الان وقتش رسیده که رفقا قشنگ‌ترین عکس‌هایشان را آماده کنند تا بتوانیم آنها را چاپ کنیم تا در روزنامه‌های داخل چاپ شوند. بارمانیتی دارد، اما آخر شرایط جدید است (!). .. این عکسها را باید داد و غیره" (همان‌جا)، گذاشتن کنگره‌های علنی و دعوت از همه برای شرکت در این کنگره‌ها، همه و همه نشان از درکی به‌غایت نازل و در عین حال ولنگارانه از مبارزه طبقاتی است و کم بها دادن به جدی و بی‌رحم بودن دشمنی که حاضر نیست حتماً سندیکاهای رفرمیستی در ایران راتحمل کند و طبقه‌ی کارگر برای متشکل شدن بهای بس سنگینی را تا این روزها داده‌است.

جنبش کمونیستی ایران در صورتی می‌تواند با این انحرافات ریزیونیستی "چپ" پُست مدرنیستی - که محصول گذار امپریالیسم به

فاز نئولیبرالیستی "بازار آزاد" جهانی است - مبارزه کند که حول کمونیسم علمی متحد و متشکل شده و ریشه‌ی این انحرافات را نشان دهد و گرنه همان طور که دیروز سوسیال دموکراسی ریزیونیستی راست محصول تقسیم بخش ناچیزی از کلان سودهای امپریالیستی به کارگران یقه سفید و بوروکرات‌های حزبی بود (برای ممانعت از رادیکال شدن جنبش کارگری و انجام انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیش رفته) و به عامل امپریالیسم در جهان تبدیل شد؛ همان‌طور که ریزیونیسم مدرن - که محصول به‌وجود آمدن قشر ممتاز در حزب و دولت سوسیالیستی بود - که توانست اردوگاه سوسیالیستی را از هم بپاشاند؛ امروز ریزیونیسم پست مدرن - اعم از راست و یا چپ - با تفرقه اندازی در جنبش کمونیستی جهان و نفی دست‌آوردهای تئوریک و عملی پرولتاریا در ۱۰۰ سال اخیر، برخوردی سکتاریستی به تشکلهای چپ و اشاعه‌ی توهم پراکنی، عملاً در خدمت به نئولیبرالیسم امپریالیستی قرار گرفته و بعضاً از پشتیبانی محافل امپریالیستی و بورژوائی نیز برخوردار است. مبارزه‌ی اصولی، قاطع و افشاگرانه علیه این نظرات ریزیونیستی زمینه‌ی مهمی در رسیدن به وحدت جنبش کمونیستی بر اساس اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک، می‌باشد.

ک. ابراهیم - ۲۳ تیر ۱۳۸۷



بحران... بقیه از صفحه آخر

فرانسیس فوکویاما تاکید می‌ورزند که بحران خاورمیانه معلول مجموعه‌ای از تلاقی‌ها بین مسلمانان و یهودیان و مسیحیان از یک سو و برخورد‌های خونین بین سنی‌ها و شیعه‌ها از سوی دیگر است. این دیدگاه که اختلاف و تلاقی‌ها بین اعراب و اسرائیل را "مظهر" معاصر اختلافات مذهبی و دینی بین آنها می‌داند، نه تنها "ساده‌گرایانه" و "تخیلی" است، بلکه گمراه‌کننده و ضد تاریخی نیز می‌باشد. نخست این‌که در آغاز ظهور و عروج اسلام در عربستان، اکثر ساکنین فلسطین، سوریه و لبنان (که بعداً تحت نام سرزمین شام معروف گشتند) و بین‌النهرین (عراق کنونی) مسیحی بودند و بعد از مهاجرت و حمله مسلمانان به این سرزمین‌ها در قرن هفتم میلادی اکثریت به دین اسلام گرویدند. دوم این‌که



ننشسته و پیوسته با کمک بی‌دریغ رسانه‌های گروهی گوش به فرمان، می‌خواهند به مردم جهان بقبولانند که عامل اصلی "عدم ثبات" و "ناامنی" در عراق کمک تسلیحاتی و آموزشی دولت ایران به میلیشیاهای شیعه است. با ایجاد خوف و ترس از ایران هیئت حاکمه آمریکا می‌خواهد نظامی‌گری‌های خود را در خاورمیانه "بزرگ" که هر روز رو به افزایش است، مورد توجیه قرار داده و با ایجاد آشفته‌گی در افکار و اذهان عمومی شرایط را به نفع گسترش آشوب و تشنج فراسوی مرزهای عراق آماده سازد. ایجاد خوف و هراس از دشمنان خیالی و واقعی در دل مردم آمریکا در جهت پیشبرد منویات امپریالیستی در پروژه جهانی آمریکا پیشینه‌ای طولانی و فراگیری دارد. در دوره جنگ سرد هیئت حاکمه آمریکا با ایجاد خوف و هراس در دل بخشی از مردم، به‌ویژه نیروهای بینابینی در کشورهای جهان سوم از یک سو و با تعبیه پروسه کمپرادورسازی از سوی دیگر، موفق شد که دولت‌های ملی، دموکراتیک و استقلال‌خواه (ضد امپریالیست) در کشورهای متعددی چون ایران، گواتمالا، پاکستان، کنگو، اندونزی، غنا، تایلند، لائوس، کامبوج، آرژانتین، جمهوری دومینیک، شیلی و سرنگون ساخته و دولت‌های مستبد و کمپرادوری را جانشین آنها سازد. استراتژی ایجاد خوف و هراس از لولو خورخوره‌ها ئی چون "خطر کمونیزم بین‌المللی" و "خطرزد" به هیچ نحو بعد از پایان دوره جنگ سرد و فروپاشی شوروی و تبدیل چین به یک کشور سرمایه‌داری به کنار گذاشته نشد. بلکه این روش در لفافه و لفاظی‌های جدیدی به تمحیق مردم در جهان، در داخل "شکم هیولا"، مثل گذشته ادامه یافت. بهترین نمونه اخیر این روش و الگو در آستانه حمله نظامی به عراق تنظیم و پیاده گشت. در واقع حمله به عراق عملاً در سپتامبر ۲۰۰۲ (و نه در مارس ۲۰۰۳) اعلام گشت. در آن زمان، نومحافظه‌کاران حاکم بر کاخ سفید با برپایی یک سری تبلیغات پرسر و صدا اعلام کردند که اگر جلوی "خطر" را در عراق نگیرند، صدام حسین احتمال دارد که "پيامی" مبنی بر بمباران اتمی نیویورک صادر کند. در عرض چند هفته اکثر مردم در آمریکا باورشان شد که صدام دارای تسلیحات کشتار جمعی بوده و با بن لادن و القاعده در ارتباط است. بدون تردید، صدام مورد تنفر و انزجار خیلی از مردم جهان و در

خواست‌های مردم عراق که قربانیان اولیه پروژه جهانی آمریکا محسوب می‌شوند، می‌پردازیم.

پیشینه بحران عراق

این‌که بحران جاری خاورمیانه عمری به طول عمر امپریالیسم آمریکا دارد، جای تعجب ندارد. منابع انرژی این منطقه، به‌ویژه در شصت سال گذشته، به عنوان "منابع سرشار برای تامین قدرت استراتژیکی" و "موقعیت جغرافیایی - سیاسی آن به عنوان چهارراه" جهان قدیم (آفریقا، آسیا و اروپا) این منطقه را به مهم‌ترین منطقه استراتژیکی جهان و یکی از بزرگترین جوائز مادی در تاریخ جهان برای معماران پروژه جهانی آمریکا درآورده است. در نتیجه کنترل بر این جایزه سرشار، هدف اولیه در پروژه جهانی آمریکا بوده و در این راستا هر نوع چالش محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی طبیعتاً راس نظام را به عکس‌العمل‌های فاجعه‌بار منجمله‌توسل به جنگ و ماجراجویی‌های میلیتاریستی و داشته است. در دوره جنگ سرد آمریکا به بهانه مبارزه علیه "کمونیزم بین‌المللی" و جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی، مرتکب کودتا و جنگ و دیگر ماجراجویی‌های میلیتاریستی در سراسر جهان و از جمله در خاورمیانه گشت. ولی بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد هیئت حاکمه آمریکا که در راس نظام جهانی قرار گرفته بود، اعلام کرد که سیاست آمریکا در خاورمیانه تغییر نکرده و حضور عظیم نظامی آمریکا در آن منطقه برای حفظ منافع آمریکا در مقابل "خطر علیه منافع ما" ضروری و لازم است.

در حال حاضر تامین "ثبات" در عراق اولین وظیفه نومحافظه‌کاران قلمداد می‌شود. در زبان و فرهنگ سیاسی نومحافظه‌کاران "تامین ثبات" یعنی ایجاد دولتی در عراق که مطمئناً و بدون قید و شرط در خدمت کاخ سفید باشد. بررسی وقایع عراق اشغال شده در پنج سال گذشته، به‌ویژه جنگ و درگیری‌های خونین بین میلیشیاهای شیعه و دولت شیعه نوری المالکی در بصره و سپس در منطقه صدر شهر بغداد به روشنی نشان می‌دهد که دولتمردان آمریکائی در پیاده کردن اولین وظیفه خود در عراق با ناکامی روبه‌رو شده‌اند. ولی نومحافظه‌کاران آرام

امروز نزدیک به بیست در صد اعراب خاورمیانه و مصر و سودان مسیحی هستند. سوم این‌که در جهان معاصر فقط هیجده در صد مسلمانان جهان، عرب تبار هستند و بقیه ساکنین کشورهای مسلمان نشین (از ترکیه، ایران و پاکستان گرفته تا هندوستان، بنگلادش، مالزی، اندونزی و...) غیر عرب می‌باشند. پس بررسی "بحران جاری خاورمیانه" در چارچوب تلاقی مذاهب و تمدن‌ها با واقعیات عینی دوران ما تبیین داشته و حق مطلب را بیان نمی‌کند. بخش دیگری از تحلیل گران که پیرو تئوری‌ها و عملکردهای "جنگ سرد" بودند، بحران خاورمیانه و تبعات آن را "عارضه"، "نمونه" و "مظهری" از وجود اختلافات و رقابت‌ها بین آمریکا و شوروی و تقسیم جهان به "بلوک شرق" و "بلوک غرب" قلمداد می‌کردند. اینان بعد از پایان دوره "جنگ سرد" و فروپاشی شوروی و بلوک شرق اعلام کردند، حالا که عمر جنگ سرد به پایان رسیده پس بحران خاورمیانه نیز تحت رهبری آمریکا در چارچوب "نظم نوین جهانی" حل خواهد گشت. این دورنما با واقعیات تاریخی و جریانات متحول در خاورمیانه همخوانی نداشته و در تضاد است. باید خاطر نشان ساخت که بحران جاری خاورمیانه یکی از ارثیه‌های شوم دوران استعمار بوده و تاریخ آغاز آن به دهه آخر قرن نوزدهم (ظهور و عروج جنبش صهیونیستی) و تسلط استعماری انگلستان و فرانسه بر کشورهای فلسطین، اردن، عراق، سوریه و لبنان در سالهای بعد از جنگ جهانی اول می‌رسد. در صورتی‌که دوره جنگ سرد و تاریخ رقابت دو بلوک شرق و غرب بعد از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد. تقسیم و تجزیه فلسطین توسط سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ (که به پدیده بحران جاری خاورمیانه هوبت و مضمون داد) و نیز حمله نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ (که به این پدیده بعد جهانی و فراگیر داد) هیچ کدام در متن و بطن "اختلافات کهن مذهبی" و یا در چارچوب جنگ سرد رخ ندادند. پس اگر اختلافات کهن مذهبی ویا فعل و انفعالات دوره جنگ سرد نمی‌توانند علت ریشه‌ای و اصلی بحران جاری خاورمیانه باشند، آن‌گاه این بحران معلول چه عللی است؟ در این نوشتار بحران جاری خاورمیانه را در چهارچوب پروژه جهانی آمریکا مورد بررسی قرار داده و سپس به چند و چون

نظام امپریالیستی در بحران است، مبارزه علیه آن را سازمان دهیم!



خاورمیانه بود، ولی فقط در آمریکا بود که اکثریت مردم شدیداً از این که صدام ممکن است دست به خرابکاری بزند، هراس داشتند. جای تعجب نیست که این ترس و هراس کاذب که نومحافظه کاران با کمک رسانه ها در دل مردم ایجاد کرده بودند، نقش بزرگی در حمایت از حمله نظامی در بهار ۲۰۰۳ ایفاء کرد. با این که امروز بعد از گذشت بیشتر از پنج سال جنگ و فلاکت اکثریت مهمی از مردم آمریکا شدیداً مخالف جنگ هستند، ولی هنوز هم بخش بزرگی از همین مردم بر این باورند که صدام دارای تسلیحات کشتار دسته جمعی بوده و با القاعده همکاری می کرده است. به هر دو تحمیق مردم و انداختن هراس در دل مردم برای توجیه تجاوزات نظامی و جنگ طلبی از سوی هیئت حاکمه آمریکا، سابقه ای طولانی در تاریخ معاصر آمریکا داشته و رابطه ای تنگاتنگ با پدیده میلیتاریسم دارد. ولی در این جا تمرکز را روی بحران جنگ عراق که نظام جهانی بوجود آورده می گذاریم.

روشن است که نظرات متعدد و زیادی راجع به هیولای جنگ و عواقب آن در عراق مطرح و ارائه می گردد ولی از گزارش دهی و گزارش گری چندان خبری نیست. ژورنالیست ها عموماً در عراق در محدوده های کاملاً کنترل شده مثل "منطقه سبز" بغداد و یا در کمپ های نظامی ماموریت خود را سپری می کنند. این وضع به هیچ وجه به این معنی نیست که این ژورنالیست ها که قرار است گزارش بدهند یک عده آدم های ترسو یا تنبل هستند. بلکه این وضع به این علت بوجود آمده که ژورنالیست ها در هیچ جایی در عراق احساس امنیت نکرده و اوضاع شدیداً خطرناک است. این شرایط در جنگ های گذشته وجود نداشته است. این یک واقعیت شگفت انگیزی است که امروز آمریکا و انگلستان به عنوان اشغالگران عراق، با مشکلاتی از نظر اداری و مدیریت روبهرو هستند که نازی های آلمان به آن اندازه در کشورهای اشغال شده اروپا روبهرو نبودند. عموماً نازی ها بعد از اشغال نظامی یک کشوری در اروپا بزودی موفق می شدند که یک دولت وابسته و مطیعی را در آن کشور برپا کنند و برنامه های خود را توسط آن رژیم ها پیاده سازند. در صورتیکه آمریکا پنج سال و نیم بعد از اشغال نظامی عراق و قتل عام بیش از یک میلیون نفر از مردم عراق و آوارگی و بی خانمانی بیش از پنج میلیون پناهندگان عراقی نتوانسته است که یک دولت حتی مستبد ولی مطیع و متمرکز بوجود آورد. در پرتو

این شرایط، بحران عراق را چگونه می شود حل کرد. پیش از این که به این سؤال پاسخی داده شود، بهتر است به چند نکته مهم اشاره شود. در کنوانسیونها و دیگر نهادهای بین المللی بر این اصل مهم تأکید می شود که کشور و نیروئی که به یک کشور دیگر تهاجم و حمله نظامی کرده و آن کشور را اشغال نظامی می کند، هیچ نوع حق و حقوقی ندارد، ولی متعهد است. اولین وظیفه اشغالگر این است که خسارات ناشی از جنگ و اشغال را بپردازد. دومین وظیفه این است که به خواست مردم که قربانیان اصلی جنگ و اشغال هستند، توجه کند. سومین وظیفه این است که مجرمین و مجریان جنگ و اشغال نظامی در دادگاههای بین المللی محاکمه شوند. این وظیفه آخری را هیئت حاکمه آمریکا که در راس نظام جهانی قرار دارد، به خاطر فرهنگ غالب در نهاد های امپراطوری نظام، قادر نیست که انجام دهد. اما می توان در مورد احتمال پرداخت غرامت بر اساس خسارات که در این سال ها مردم عراق تحمل کرده اند، بحث و گفتگو کرد.

پرداخت غرامت به مردم عراق

وظیفه پرداخت غرامت به عراقی ها را نباید محدود به خسارات تجاوز آمریکا در پنج سال گذشته ساخت. آمریکا و انگلستان دهه ها ست که مردم عراق را شکنجه داده اند. در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، هر دو دولت رژیم استبدادی صدام را در اجرای جنایاتش قویاً حمایت کردند. امروز بر اساس مدارک رسمی دولتی که منتشر شده اند از یک سو و پژوهش های مورخین غیر دولتی از سوی دیگر، محرز گشته است که این دو دولت و بهویژه آمریکا، حامی رژیم صدام در جنگ هشت ساله ایران و عراق بودند. در پائیز سال ۱۹۸۸ زمانی که رژیم جمهوری اسلامی متوجه شد که در آن جنگ نمی تواند با آمریکا که آشکاراً از رژیم صدام حمایت می کرد دربیافتد، شکست را پذیرفته و راضی به امضاء قرارداد آتش بس گشت. انکار و یا رد وقایع تاریخی و تبعات آنها همیشه برای هیئت های حاکمه نظام یک موضع رضایت بخش و سهلی است ولی قربانیان نظام عموماً ترجیح می دهند که آنچه بر سر آنها آمده و بر آنها چه گذشته را فراموش نکنند. بعد از پایان جنگ ایران و عراق، آمریکا و انگلستان حمایت نظامی و مالی خود را به رژیم صدام ادامه دادند و آن رژیم را با منابع نظامی برای توسعه

سلاح های کشتار جمعی و طرز استفاده از آنها، مسلح ساختند. آنها دهها مهندس اتمی و تکنولوژی هسته ای عراق را جهت آموزش و پرورش به آمریکا آوردند و این کمک ها تا سال ۱۹۸۹ ادامه داشت.

بلافاصله بعد از پایان جنگ خلیج فارس در بهار ۱۹۹۱، دولت های آمریکا و انگلستان دوباره کمک های نظامی خود را به رژیم صدام شروع کرده و دست او را بهطور موثری در سرکوب و قتل عام شیعیان در جنوب و کردها در شمال عراق باز گذاشتند. دلایل حمایت از صدام از طرف دولت های آمریکا و انگلستان حتی بهطور علنی توسط رسانه های گروهی اعلام گشت. روزنامه نیویورک تایمز گزارش داد که: "وحدت نظر چشمگیری" بین آمریکا و متحدینش انگلستان و عربستان سعودی وجود دارد که "علیرغم گناهان رهبر عراق"، او (صدام) برای ثبات کشورش امید بهتری از آنهایی که مورد سرکوب او قرار گرفته اند، ارائه می دهد. روشن است که در ادبیات سیاسی آمریکا و متحدینش، مفهوم کلمه "ثبات" یعنی "تبعیت از فرامین" کاخ سفید! تامس فریدمن گزارشگر "نیویورک تایمز" در این مورد توضیح داد که: بهترین شرایط برای آمریکا وجود یک گردان نظامی آهنین مثل صدام بر عراق است که بتواند همانطور که صدام عمل می کند، حکومت کند. بدون تردید یک راهکار و بدیل دیگر - همان زمان و هم حالا - این است که مردم عراق مستقل از آمریکا سرنوشت خود را تعیین کنند. سیاست های جنایت بار و نظامی گری های ویرانگر آمریکا و انگلستان علیه مردم عراق با رهائی کویت و شکست نظامی صدام در سال ۱۹۹۱ به پایان نرسید. آنها بلافاصله با اعمال تحریم های گوناگون باعث مرگ صدها هزار نفر، بهویژه کودکان عراقی، تخریب و نابودی زیربنای اقتصادی غیر نظامی جامعه عراق و تقویت رژیم صدام گشته و مردم عراق را که قربانیان اصلی جنگ و تحریم ها بودند، مجبور ساختند که برای بقای خود هم شده متکی بر دیکتاتور شوند. واقعیت این است که این تحریم ها ی ویرانگر در طول دهه ۱۹۹۲ - ۲۰۰۳ باعث گشتند که صدام به سرنوشت مستبد یی چون سوهارتو در اندونزی، موبوتو در کنگو و دیگر گردنکشان کمپرادور که مورد حمایت جدی آمریکا و انگلستان بودند، دچار نگرند. شایان توجه است که امروزه هم سیاست های جاه طلبانه و ماجراجویی های نظامی گرانه دولت های آمریکا و انگلستان در مورد ایران باعث گشته که افشار



است. علیرغم خواست مردم عراق، رژیم بوش به دلایل خاص ژئوپلیتیکی خود هیچ وقت حاضر نخواهد شد که موظف به قبول و رعایت خواست مردم کشور اشغال شده باشد. قبول خواست مردم عراق و تخلیه و خروج نیروهای نظامی از عراق برای هیئت حاکمه آمریکا کابوس وحشتناکی است که از وقوع آن دائماً در هراس است. گذاشتن احترام به خواست مردم عراق در جهت تخلیه و پذیرش استقرار و حاکمیت ملی در عراق به معنی این است که آمریکا به ترک پروژه جهانی خود - جهانی کردن "دکترین مونرو"، توسعه سیطره آمریکا در جهان و بالاخره محاصره و تحدید کامل چین - تن در دهد. شواهد امر و عملکردهای آمریکا، به‌ویژه در خاورمیانه، نشان می‌دهد که دولت کنونی آمریکا که در واقع معمار و مدیر اصلی نظام جهانی سرمایه هست به چنین خواستی تن در نخواهد داد و با اشاعه ماجراجویی‌های نظامی، شیوع و گسترش آشفتگی و آشوب مردم عراق و مردمان کشورهای دیگر جهان، به‌ویژه خاورمیانه را از احقاق حقوق خود یعنی دموکراسی و توسعه (عدالت اجتماعی) برای مدتی محروم نگه خواهد داشت.

جمع‌بندی ها و نتیجه گیری

۱ - در طول مسیر تاریخ، دموکراسی و توسعه یافتگی، به‌ویژه در کشورهای توسعه نیافته پیرامونی، یک دشمن مشترک داشته اند: فقدان استقلال (حق حاکمیت ملی). واقعیت این است که مردم جهان در کشورها و ملت - دولت‌های متفاوت زندگی می‌کنند. وقتی مردم یک کشور حاکمیت ملی (استقلال) خود را در مقابل بورش، تجاوز، مداخلات سیاسی و اشغال نظامی از دست بدهند در آن کشور امید برای استقرار آزادیهای دموکراتیک قطع می‌شود.

۲ - قطع امید به استقرار دموکراسی منجر به شرایطی می‌گردد که در آن کشور، توسعه در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و... به نفع مردم، به‌خصوص اقشار مختلف توده‌های کار و زحمت، با افت و نزول روبه‌رو می‌گردد. به کلامی دیگر، بررسی تاریخ رابطه بین کشورهای توسعه یافته "مرکز" و کشورهای توسعه نیافته "پیرامونی" حاشیه ای "نشان می‌دهد که استقلال (حاکمیت ملی) پایگاه مادی و عینی، شکل‌گیری و تکامل پروسه‌های مدرنیته (تجدد طلبی)، عرفی‌گری (سکولاریسم) و آزادیهای دموکراتیک بوده و رشد و

به نظر نگارنده این رقم در مقایسه با ارقام کشورهای اشغال شده توسط آلمان هیتلری (مثل کشورهای لهستان، چکسلواکی، فرانسه و...) در زمان جنگ دوم جهانی یک رقم بسیار بالایی است. بوش و مولفینش پیوسته اعلام می‌کنند که آنها حاضر به قبول و اعلام تاریخ تخلیه نیستند. این امر خود به خود انعکاس این واقعیت است که قدرتهای امپریالیستی علیرغم هیاهو و چهچه‌هایشان درباره دموکراسی، یک نوع تفریط طبیعی نسبت به دموکراسی دارند. البته صحبت از دموکراسی زمانی ورد زبان نومحافظه‌کاران و دولتهای انگلیسی زبان گشت که آنها بعد از حمله به کشور عراق موفق به کشف سلاح‌های کشتار جمعی نگشتند و مجبور شدند که یک بهانه جدیدی را ارائه کنند که تجاوز و اشغال خود را توجیه نمایند. بوش به طور رسمی این دکترین جدید را در نوامبر ۲۰۰۳ (هفت ماه پس از حمله و اشغال عراق) در سخنرانی خود در موسسه‌ی فکر انبار "موقوفات ملی برای دموکراسی" (D.E.N) در واشنگتن اعلام کرد. او در این سخنرانی گفت که حمله به عراق به خاطر وجود سلاح‌های تخریب صدام نبود، بلکه به خاطر اعمال و پیاده ساختن ماموریت "مسیح وار" رژیم بوش در جهت توسعه دموکراسی در عراق و خاورمیانه و دیگر کشورهای جهان بود. رسانه‌های گروهی گوش به فرمان و بخش قابل توجهی از روشن‌فکران طرفدار امپریالیسم "حقوق بشری" سخنرانی بوش را مورد تحسین قرار داده و علناً اعلام کردند که رهائی عراق از یوغ استبداد، شاید شریف‌ترین و عادلانه‌ترین جنگ در تاریخ باشد. شایان توجه است که تعدادی از این روشن‌فکران کمپرادور پا را فراتر گذاشته و وقیحانه داد سخن دادند که این ماموریت عادلانه و شریف شاید قابل وصول نباشد زیرا مردمی که نظام به آنها این هدیه با شکوه را می‌خواهد اعطا کند، خیلی عقب افتاده اند و امکان دارد که این هدیه را قادر نباشند که بپذیرا شوند. مردم عراق بعد از چند روز قاطعانه این هدیه را نپذیرفتند. طی یک آمار گیری، از مردم عراق سؤال شد که به نظر آنان آمریکا چرا به عراق حمله کرد؟ یک در صد مردم، با روشن‌فکران طرفدار رژیم بوش موافقت نشان دادند: آمریکا به عراق حمله کرد که به آن کشور دموکراسی اعطا کند. پنج در صد از مردم جواب دادند که هدف آمریکا کمک به مردم عراق بود. بقیه مردم (نزدیک به ۹۴ در صد) بر آن بودند که آمریکا به خاطر استقرار سیطره بر نفت عراق به کشور آنها حمله کرده

مختلف بینابینی در ایران در مقابل مستبدین حاکمه جمهوری اسلامی دست به حرکت‌های سیاسی نزده و سکوت کنند و یا در مقابل تهدیدهای روزانه اتمی - نظامی دولت آمریکا، از نا علاجی وجود رژیم جمهوری اسلامی را تحمل کنند. به هر رو، سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا در کشورهای مختلف جهان منجمله در افغانستان، عراق، لبنان، سوریه، ایران و...، توسط ایدئولوگ‌ها و روشن‌فکران مختلف وابسته به کمپ نظام جهانی سرمایه، تحت نام صدور دموکراسی، رستگاری، حمایت از حقوق بشر و مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی، مورد حمایت و تحسین و یا توجیه قرار می‌گیرند. ولی قربانیان اصلی نظام و آنهایی که ترجیح می‌دهند که جهان واقعی را بفهمند، بر این امر آگاه اند که حمایت نظام از مستبدین حاکم در کشورهای مختلف جهان نه تنها به تاریخ نپیوسته، بلکه به قوت خود باقی است. قربانیان نظام جهانی از سیاهان و بومیان آمریکائی گرفته تا مردم فلاکت زده عراق، افغانستان، بخشی از کشورهای آفریقای غربی خواهان غرامت و پرداخت خسارات هستند. آنها بر این امر آگاه اند که آن دولت‌ها و نیروهائی که در طول تاریخ و به‌ویژه در عصر امپریالیسم، مرتکب جنایات متعدد و تجاوزات نظامی و سیاسی گشته‌اند، از نظر قوانین بین‌المللی وظیفه دارند که غرامت به قربانیان تجاوز و جنگ بپردازند. ولی بحران عمیق اخلاقی در فرهنگ هژمونی طلبی که یکی از عوارض و تبعات بحران بزرگ ساختاری در صورت بندی نظام جهانی سرمایه است، احتمال دارد که حتی از بحث و مناظره درباره پرداخت غرامت در انظار عمومی و رسانه‌های گروهی جلوگیری کند.

خواست مردم عراق: حاکمیت ملی

دومین وظیفه‌ای که مسببین جنگ و تجاوز دارند، احترام به خواست مردم کشور اشغال شده است. آمارهای رسمی در آمریکا و انگلستان گواه بر این امر است که ۸۷ در صد مردم عراق خواهان اعلام "تاریخ دقیق تخلیه نیروهای آمریکائی از خاک عراق" در ماه مه ۲۰۰۷ بود. دو سال پیش از این تاریخ (در اواسط سال ۲۰۰۵)، ۷۶ در صد مردم خواهان تخلیه عراق بودند. در حال حاضر نزدیک به ۹۰ در صد مردم عراق خواهان تخلیه هستند. این ارقام آماری نشان می‌دهند که امروزه کلیه مردم عرب زبان کشور عراق خواهان تخلیه هستند.



توسعه در عرصه های اجتماعی و اقتصادی (عدالت اجتماعی) نیز در متن و بطن این سه پروسه تاریخی می توانند به منصفه ظهور برسند .

۳ - در حال حاضر ، رژیم های کمپرادور در کشورهای توسعه نیافته چه آنهایی که توسط نظام جهانی سرمایه از طریق کودتا ، مداخلات سیاسی و یا تجاوز و جنگ های نظامی بر خلق های آن کشورها تحمیل شده اند و چه آنهایی که در یک مرحله تاریخی " کمپرادوریزه " شده اند ، همگی روی خط نئولیبرالی افتاده و طبق قوانین ضد ملی ، ضد رفاه و ضد توده های کار و زحمت حاکم بر " بازار آزاد " نئولیبرالیسم عمل می کنند . سرعت روند خصوصی سازی و ازدیاد روز افزون اعمال سیاست های ضد تنظیمات (Deregulation) از یک- سو و حراج و فروش سیل آسای منابع ملی و طبیعی به کمپانی های فراملی از سوی دیگر توسط دولت های کمپرادور و تحمیلی در این کشورها ، گواه بر این مدعا است که ایدئولوژی نئولیبرالیسم (ایدئولوژی حاکم بر تشدید حرکت سرمایه - گلوبالیزاسیون) عامل و مانعی بزرگ در مقابل توسعه سیاسی در این کشورهاست .

۴ - خواست مردم عراق تخلیه فوری نیروهای نظامی آمریکا و موثلفینش از عراق است . مردم عراق بیش از پیش متوجه شدند که بدون استقرار حاکمیت ملی (استقلال) در عراق آنها نخواهند توانست که به آزادیهای دموکراتیک و توسعه در عرصه های اجتماعی و اقتصادی (عدالت اجتماعی) دست یابند .

۵ - سکوت و سانسور چشم گیر و فراگیر از طرف رسانه های گروهی در اروپا و آمریکا در مورد خواسته های مردم عراق وجود همبستگی بین آمریکا و موثلفینش را به نمایش می گذارد . نیروهای مترقی و دموکراتیک در آمریکا و اروپا که معتقد به حاکمیت ملی و رابطه ای ناگسستنی و تاریخی آن با پیشرفت دموکراسی ، سکولاریسم و عدالت اجتماعی هستند ، وظیفه ای دارند که با سیاست های دولت های خود (مبنی بر ادامه اشغال نظامی عراق) مرزبندی کرده و از استقرار حاکمیت ملی مردم عراق دفاع کنند . تنها گذاشتن مردم عراق در مقابل ادامه اشغال برای اقشار مختلف کار و زحمت ، روشن فکران اروپا و آمریکا یک گزینه قابل قبول نمی تواند باشد . هرچه قدر زودتر نیروهای اشغالگر و مداخله گر خارجی خاک عراق را ترک کنند و هر چه قوی تر نیروهای مترقی ، دموکراتیک و

برابری طلب در جهان از طریق برپائی یک کارزار جهانی ضد اشغال از خواست مردم عراق مبنی بر استقرار حاکمیت ملی حمایت کنند ، به همان اندازه امکانات برای آینده بهتر - همبستگی بین نیروهای کار و زحمت در کشورهای پیشرفته مرکز و کشورهای توسعه نیافته پیرامونی - حاشیه ای از یک سو و برای مردم جنگ زده و مقاوم عراق از سوی دیگر - مهیا خواهد گشت .
ن.ناظمی - تیرماه ۱۳۸۷



از نامه های رسیده ... بقیه از صفحه آخر

دمکراتیکی» که گویا به رژیم «تحمیل» شده بودند کدامند و چرا به این سادگی بر باد رفته اند؟ در نوشته این دستاوردها اینگونه بیان می شوند: «نشریه های (مجاز و رسمی) دانشجویی، تشکل های اعلام شده چپ دانشجویی (چپ رادیکال، کارگری، شورایی ...) جلسات و کلاسها و نشستها و گردهم آیی های علنی از جانب فعالان چپ و ...» ولی آیا آنطور که ادعا می شود اینها دستاوردهایی بودند که به رژیم تحمیل شده و رژیم آنها را از روی درماندگی پذیرفته بود؟ هر کسی که اندکی در جنبش عملی شرکت کرده باشد می داند زمانی که دستاوردی به معنی واقعی کلمه به طبقه حاکم تحمیل می شود دیگر نمی توان آن را بی سر و صدا و در عرض چند روز پس گرفت. برای مثال اگر در کشورهایی اروپایی در نتیجه دهها سال مبارزات جنبش های کارگری و دموکراتیک بعضی دستاوردها مثل آزادی بیان، آزادی تشکل و اعتصاب، حق رأی برای زنان و ... به طبقه حاکم تحمیل شده اند، طبقه حاکم دیگر نمی تواند با یک شیخون اتحادیه های کارگری را غیرقانونی اعلام کند و فعالین آنها را به زندان اندازد. در حالی که می بینیم در مورد دانشجویان چپگرایی که در آذر ماه دستگیر شدند و ماهها در زندان ماندند، نه تنها هیچ فشار قابل توجهی به رژیم وارد نشد بلکه همفکران و همکاران آنها در خارج از زندان نیز تاکنون از سرگیجه رها نشده اند. واقعیت این است که «دستاوردهای» مورد اشاره هیچگاه به رژیم تحمیل نشده بودند. این سیاست حکومت است که زمانی که جنبشی هنوز در حال جنینی به سر می برد و به سازماندهی مناسبی دست نیافته، ابتدا به فعالین آن اجازه خودنمایی می دهد تا چهره های شاخص را شناسایی کند و به محض اینکه فعالین جنبش می خواهند قدمی

فراتر نهاده و مبارزه واقعی را شروع کنند، حکومت با استفاده از اطلاعاتی که از آنها کسب کرده است ضربه زدن را آغاز می کند. زمانی که چپ دانشجویی هنوز در مرحله جنینی بود عده ای از فعالینش دچار این توهم شدند که به هژمونی دست یافته اند و خواستهایشان را به رژیم تحمیل کرده اند و تأسف آورتر این است که عده ای علیرغم اینکه اکنون بر همگان معلوم شده است که چپ دانشجویی چقدر نابالغ و آسیب پذیر بوده است همان ادعاها را تکرار می کنند!

حال «دستاوردهای» مورد ادعا را دقیق تر بررسی کنیم:

در نشریات علنی دانشجویی مربوط به زمان «هژمونی» ادعایی، بجای تبلیغ و ترویج دمکراتیک و سوسیالیستی، یک برخورد صرفاً احساسی و هیجانی نسبت به مسائل حاکم بود. در اینجا به ذکر یک مثال می پردازم. آنهایی که فعالیت این نشریات را دنبال کرده اند می دانند که این مثالی نامتعارف نیست. به یاد دارم روزی در دانشگاه یک شماره از نشریه ای به نام «دانشگاه و مردم» را دیدم که روی جلد آن عکس بزرگی از چه گوارا موجود بود. در نگاه اول به نظرم خیلی عجیب و در عین حال خوشحال کننده رسید که عده ای با این شجاعت در دانشگاهها فعالیت می کنند و این نشریات را به دست مردم می رسانند. ولی با مطالعه نشریه فهمیدم که اشتباه کرده بودم. در نشریه مذکور فقط یک زندگی نامه عریض و طویل از چه گوارا آورده شده بود و کلمه ای هم درباره عقاید سیاسی او نبود. در میان سایر مطالب هم چیزی که ارزش خواندن داشته باشد نیافتیم. این نشریه فقط به درد جوان احساساتی می خورد که قصدش از مطالعه نه به دست آوردن یک دیدگاه صحیح بلکه سرگرم شدن بود. مسلماً عوامل حکومتی در همان نگاه اول به جلد نشریه متوجه گرایش نویسندگان آن می شدند ولی دانشجویان نمی توانستند بهره ای از این نشریه ببرند. یا نشریه ای دیگر نیمی از حجم خود را به زندگی نامه تروتسکی اختصاص می داد بدون ذکر کلمه ای درباره عقاید سیاسی او! حالا این شیوه فعالیت را مقایسه کنید با مجله «دنیا» که توسط نقی ارانی و یارانش منتشر می شد. در آن زمان مجله «دنیا» با سبک کار سنجیده و مطالب پر محتوایی که داشت توانست تأثیر عمیقی بر جامعه بگذارد بطوری که تاکنون نیز معتبر مانده و مقالات آن پس از نزدیک به هفتاد سال هنوز مطالعه می شوند، با وجود این تا مدتها توانست خود را از سانسور و



سرکوب نیز بر هاند.

در مورد تشکلهای، نشستها و گردهمایی های علنی نیز لازم نیست تاراه دوری برویم. نگاهی به ادامه همان متن نشان می دهد که اینها حتی برای تشکیل دهندگان نیز «دستاورد» نبوده اند. نویسنده یا نویسندگان متن «وضعیت فعلی و گام های ضروری» بر این ادعا پافشاری می کنند که دلیل اصلی ضربه خوردنشان فعالیت مخرب حکمتیستها بوده است. البته جریانهای مختلف حکمتیست در قالب هر کدام از «احزاب» رنگارنگشان همواره نقش مخربی داشته اند و خواهند داشت. ولی سؤال اینجاست که چرا این امر بدیهی تازه به یاد بعضی ها افتاده است؟ چرا تشکلهایی که ادعا می شد «دستاورد» و مایه افتخار و عامل کسب هژمونی بوده اند هیچگاه مبارزه ای را علیه این گرایش انجام نداده اند و اگر امروز نیز پی برده اند که عده ای از بین آنها وابسته به حکمتیستها بوده و نقش مخربی را ایفا کرده اند، بنا به اعتراف خودشان فقط به یمن اظهاراتی بوده است که ادعا می کنند تعدادی از دستگیرشدگان زیر شکنجه داشته اند؟

در پایان متن نیز پس از آن همه اظهارات عرض و طویل می بینیم که یگانه راه بازسازی چپ بازگشت به نحوه فعالیت پیش از حوادث آذر ماه اعلام می شود. حتی پس از آنکه دلیل اصلی شکست و عقب نشینی فعالیت مخرب حکمتیستها اعلام شد، بجای یافتن راهی برای جلوگیری از تکرار آن واقعه و ارائه اشکال سازمانیابی متناسب با جنبش که قادر باشند علاوه بر اینکه تا حد امکان جنبش را از سرکوب در امان نگاه دارند، فعالیت عناصر مخرب را نیز خنثی کنند، فقط به نصیحت اخلاقی به حکمتیستها اکتفا می شود که مبادا وارد جمع ما شوید و کار ما را با مشکل مواجه سازید!

این یک امر بدیهی است که حکمتیستها و سایر عناصری که ولو با نیت خوب نقش مخرب را در یک جنبش اجتماعی بازی می کنند، همواره تلاش خواهند کرد که نفوذ خود را گسترش داده و حرف خود را حتی با شیوه های ماکیاولیستی به کرسی بنشانند. نمی توان انتظار دیگری از آنها داشت و بحث درباره منصرف کردن آنها از این کار نیز بی فایده است. کاری که یک فعال جدی باید بکند این است که اولاً با دامن زدن به بحث و جدال نظری، جای خود و دیگران را در جنبش مشخص کند و اگر انحرافی را مشاهده کرد، به موقع به انتقاد و افشای آن بپردازد. ثانیاً این که اشکال سازمانیابی مناسبی را برگزیند تا عوامل مخرب نتوانند دیگران را «دور

بزنند»، یعنی اینکه بدون بحث درباره عقاید خود و مطلع کردن دیگران، فعالیت را به پیش ببرند که با نیازها و اهداف جنبش تضاد دارد. در این موارد نحوه برخورد لنین نسبت به اکونومیستها، آنارشیستها و منشویکها که در کتابهایی نظیر «چه باید کرد؟» و «یک گام به پیش دو گام به پس» تشریح شده است، بسیار آموزنده است.

در پایان نیز چند کلمه ای درباره جو مسمومی که در دیالوگ بین برخی فعالان چپ دانشجویی حاکم شده است اضافه می کنم. هم اکنون چند ماه است که عده ای بدون ارائه مدرک مدعی وابستگی طرف مقابلشان به رژیم حاکم یا جریانهای حکمتیست و غیره می شوند. این نوع اتهام زنی بدون مدرک تنها نشانگر فرهنگ سیاسی نازل و طفره رفتن از نقد واقعی است. به علاوه با بکار بردن این شیوه ها، قبح اتهامات یاد شده نیز به تدریج فرو می ریزد و پس از مدتی وابستگی به رژیم و ... به یک برچسب رایج تبدیل می شود. در چنین شرایطی اگر جریانی واقعا وابسته به رژیم نیز موجود باشد در میان این دعوها گم خواهد شد.

موفق باشید

دوست و رفیق گرامی سلام!

جنبش دانشجویی خصلتا دموکراتیک است و بانفوذ عقاید چپ نیز قادر به سمت گیری تمام و کمال به نفع نظام ضداستثمار و سوسیالیستی نمی باشد. مع الوصف به دلیل حاکمیت رژیم خونبار که با قساوت قرون وسطائی حقوق دموکراتیک مردم و از جمله دانشجویان را پایمال می کند، و درشرایطی که هنوز پیشروان طبقه کارگر نتوانسته اند حزب واحد سیاسی پیشرو خود را به وجود آورند تا خط مشی درستی را در جنبش دانشجویی پیش ببرند، احزاب و سازمانهای مختلفی که اساساً نیز برخاسته از خرده بورژوازی هستند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارند و سکتاریسم خود را به درون جنبش دانشجویی نیز می برند، انتظار داشتن از این که جمع بندی دقیقی از علل پیروزیها و شکستهای جنبش دانشجویی توسط این تشکلهای سیاسی و یا تشکلهای دانشجویی صورت بگیرد، بی هوده است. متأسفانه امروز مدافعان "مارکسیسم علنی" با علنی گرائی، تخم خیال واهی نسبت به حدت مبارزه طبقاتی را در جنبش دانشجویی، می کارند. امری که ۱۰۰ سال پیش مورد نقد کمونیسم علمی قرار گرفت. دیگر این که امروز برضد اصول کمونیسم علمی، ایجاد

حزب واحد و پیشرو کمونیستی که پیوندشده با توده های کارگر و زحمت کش داشته و در کوران مبارزات حاد طبقاتی جاری کشور حضور داشته باشد، مورد نقد جریانات خرده بورژوائی است که پرچم دروغین کمونیستی را بلند کرده اند. فرقه گرائی و خودپرستی نتیجه این دیدگاه خرده بورژوائی است که منافع فردی یا گروهی را به منافع جمعی و یک پارچه ترجیح می دهد.

بنابراین در جنبش دانشجویی، دانش جویان کمونیست، در شرایط بسیار سختی که به نظرات دکماتیستی، رویزیونیستی، اپورتونیستی، رفرمیستی و فراکسیونیستی میدان داده می شود، باید با متانت و کار پر تلاش انقلابی به مبارزه با این گرایشات بپردازند. در عین حال چون پراتیک معیار سنجش حقیقت است، پیش بردن خط غلط، اعم از راست و یا چپ، نمی تواند برای سالهای سال در جنبشهای توده ای دوام بیاورد و پراتیک نادرست بودن آنها را نشان می دهد. هر چند که ناشی از پیاده کردن خطوط غلط، جنبشهای توده ای به شدت صدمه دیده و اعتماد توده ها به رهبرانیشان تضعیف می گردد.

لذا وظیفه کمونیستهاست که در جنبش دانشجویی، در عین دانستن ظرفیتهای این جنبش، باید به طرح خواسته ها و شعارهایی بپردازند که این جنبش را به سوی رادیکالتر شدن و همراه گشتن با مبارزات کارگران و زحمت کشان و کسب پیروزی در مبارزات دانشجویی می برد و خطوط نادرست را مورد نقد قرار دهند. دامن زدن به آکسیونیسم و "جنبش به خاطر جنبش و نه به خاطر رسیدن به هدف" دیدگاهی رویزیونیستی است که نتیجه اش نه به سود جنبش، بلکه به سود حاکمان استثمارگر و ستمگر می باشد.

زمان آن رسیده است که دانشجویان

**بجز نوشته هایی که با
امضای تحریریه منتشر
می گردد و بیانگر نظرات
حزب رنجبران ایران می
باشد، دیگر نوشته های
مندرج در نشریه رنجبر
به امضا های فردی
است و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان می باشد.**



کمونیت، از یک سو در جنبش دانش‌جویی فعالانه شرکت کرده و سعی کنند در مبارزات مشخص هدایت آن مبارزات را به دست آورند و در جنبش عمومی دموکراتیک و سوسیالیستی فعالانه شرکت کرده و برای ایجاد حزب واحد کمونیت در ایران به افشای خطوط ایدئولوژیک - سیاسی که در ظاهر دفاع از کمونیسیم تیشه به ریشه آن می‌زنند و به نفی دستاوردهای آن در بیش از ۱۰۰ سال اخیر می‌پردازند، برخاسته و سهم شایسته‌ی خود را در خدمت به رشد جنبش کمونیستی سربلندانه ایفا کنند.. موفق باشید.



هرج و مرج.. بقیه از صفحه آخر

به منابع ارزان - اعم از نیروی کار ارزان، غارت ثروت‌های ملل تحت سلطه و اخاذی از کشورهای ثروتمند - صورت گیرد و یا اگر این امر به تنهایی کفاف ندهد، باید به تحمیل مخارج آن به مردم کشور خودی، از طریق بالا بردن قیمت‌ها و مشخصاً بهای نفت و تحمیل مالیات‌های سنگین (۶۰٪ بهای نفت در آمریکا به صورت مالیات به صندوق دولت واریز می‌شود) و سرشکن کردن آن روی مردم، پرداخته شود. پس پیش به سوی بالا بردن بهای نفت و مواد غذایی در جهان، جهت خالی کردن جیب‌های مردم!

در عین حال، در چند سال اخیر در ظاهر تلاش برای پیدا کردن انرژی جایگزین انرژی فسیلی، از طریق تبدیل دانه‌های گیاهی به اتانول به مثابه راه‌حلی بی‌مانند، در شیورهای تبلیغاتی رسانه‌های امپریالیستی پیوسته دمیده‌شد. اما در شرایطی که بیش از ۲ میلیارد نفر از مردم جهان زیر خط فقر قرار دارند و طبق آمار سازمان جهانی خواروبار و کشاورزی بیش از یک ونیم میلیارد نفر در جهان با سوء تغذیه روبه‌رو هستند (صدای آمریکا - ۲۰۰۸/۷/۵)، راه حل توسل به انرژی گیاهی، می‌تواند بیش از پیش به تشدید فقر و گرسنگی در جهان، بیانجامد. به خصوص این‌که با بالا رفتن بهای نفت، انحصارات بزرگ فراملی و کشورهای تولید کننده دانه‌های گیاهی، جهت تامین مخارج‌شان در این زمینه، به بالا بردن بهای مواد غذایی متوسل شده‌اند و تورم بی سابقه‌ای در سطح جهانی حاکم گشته و امنیت اقتصادی، تغذیه‌ای و اجتماعی را حتی در حد متعارفی سرمایه‌دارانه آن، کاملاً به هم ریخته‌است.

در چنین شرایطی، اجلاس سالانه سران ۸ کشور عمده صنعتی جهان در جزیره هوکایدو ژاپن و با دعوتی نمایی از سران تعدادی از کشورهای آفریقا، در روز دوشنبه ۲۰۰۸/۷/۷ و به مدت سه روز، تشکیل شد تا به وضعیت جهان از نظر گذشتن آهنگ رشد اقتصادی، نرخ سرسام آورتورم، کمک به کشورهای فقیر آفریقا، معضلات ناشی از اعتبارات مالی و مسئله گرمایش زمین، برخورد کرده و راه حل ارائه دهند. ۲۰ هزار پلیس نیز برای حفاظت از محل اجلاس، با بودجه‌ای معادل ۲۸۰ میلیون دلار، روانه این جزیره دورافتاده که منطقه‌ای بی‌لالی است، شدند. (همان‌جا) این به تنهایی نشان از درجه‌ی تنفر مردم جهان از طبقات و سران حاکم این کشورهاست که فقط در حفاظت سر نیزه می‌توانند به حاکمیت‌شان ادامه دهند!

قبل از تشکیل این اجلاس، همانند هر سال نمایندگان کشاورزان، معترضان به گرانی مواد غذایی و شدت یابی گرمای زمین در پارکی در سابورو واقع در قسمت شمالی این جزیره دست به تظاهرات زدند.

اما طبق معمول هر ساله، در این اجلاس که هیچ اعتباری در نزد جهانیان ندارد، قول و قرارهایی داده‌شدند که هیچ تضمینی برای تحقق آنها موجود نیست. از جمله این که در این اجلاس تصمیم گرفته شد تا سال ۲۰۵۰، میزان تولید گازهای گلخانه‌ای پائین آورده شود. اما هنوز مرکب این قرارداد خشک نشده بود، دولت‌های چین و هندوستان این تصمیم را رد کردند - دو کشوری که بار شد سریع اقتصادی در تولید این گازها روز به روز سهم بیشتری را به خود اختصاص می‌دهند! و یا میزان کمک به کشورهای فقیر آفریقا به قدری ناچیز است که به شرط این‌که این قولها به اجرا درآیند دردی از مردم فقیر و گرسنه را درمان نخواهند کرد! ژوزه باروسو رئیس اتحادیه اروپا قول داد تا صندوقی با یک میلیارد دلار سرمایه برای کمک به کشاورزان کشورهای در حال توسعه و به ویژه کشورهای آفریقایی، تشکیل شود، وعده‌ای از هزاران وعده سرخرمن امپریالیستها!.

در این اجلاس بوش و مدودف در مورد ایجاد سپردفاعی موشکی در کشورهای اروپای شرقی به توافق نرسیدند و اجلاسی که علی‌الظاهر قرار بود نظر این کشورها را در امور جهان به هم نزدیک کند، به رقابتها میدان داد و حتی آمریکا و چند کشور متحد اروپای شرقی در سواحل اوکراین مانور نظامی مشترک خواهند داشت و به تضاد بین

آبغازی‌ها و گرجی‌ها دامن زده می‌شود و دولت آمریکا سیاست استقرار موشکها را در کشورهای فوق‌الذکر ادامه می‌دهد. و یا در تحقق سیاست از بین بردن مقاومت کشورها و مشخصاً زیمبابوه جهت گسترش سیاست نئولیبرالیسم در آفریقا، امپریالیستها تمام کوشش خود را به‌کار بستند تا اجماعی در سازمان ملل در محکوم کردن زیمبابوه و تحریم‌های اقتصادی، تسلیحاتی و هیئت دولت آن به‌وجود آورند. اما قطعنامه آنها با وتوی روسیه و چین روبه‌رو شد.

در چنین شرایطی است که در زمانی که هنوز مسئله فلسطین راه حلی پیدا کرده و تهدیدها و مانورهای جنگی اسرائیل و آمریکا علیه ایران، با جواب متقابل مانورهای دولت ایران روبه‌رو شده و علارغم سفرهای مکرر به خاورمیانه، بوش نتوانسته‌است اجماعی در میان دولت‌های عربی در مورد حمله به ایران به‌وجود آورد و جنگ می‌تواند خطری جدی برای اقتصاد جهانی و حفظ حاکمیت این دولت‌های مرتجع باشد، نزدیکترین متحدان آمریکا در منطقه نظیر دولت دست‌نشانده عراق و رئیس مجلس کویت مخالفت خود را با همکاری در جنگ با ایران ابراز کرده‌اند. مالکی نخست وزیر عراق می‌گوید که اجازه‌ی استفاده از خاک عراق برای حمله به ایران نخواهد داد. اما در این میان دولت آمریکا به دولت صهیونیستی اسرائیل چراغ سبز حمله به مراکز اتمی ایران را به شرط مشورت با آن قبل از شروع حمله، داده‌است! در عین این‌که دولت آمریکا و دولت ایران آماده‌گی برای انجام مذاکرات بین خود را بیشتر کرده‌اند. شاید بی‌مورد نباشد اشاره کنیم که حتی دولت دوست و متحد پاکستان، به دلیل دخالت بیش از پیش آمریکا و نیروهای ناتو در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان، وارد مرحله‌ی جدیدی از تنش با آمریکا شده‌است. بحران و ورشکستگی اقتصادی در آمریکا نیز به این هرج و مرج‌ها دامن می‌زند. زیرا که آمریکا در جهان امپریالیستی دیگر نه تحرک و نه وزنه اقتصادی سنگینی داشته و عدم توازن در اقتصاد آمریکا انعکاس خود را در اکثر کشورهای امپریالیستی باقی می‌گذارد.

در زمانی که رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته‌ی امپریالیستی باز ایستاده و یا ناچیز است؛ در حالی که نزدیک به ۸ سال جنگ دولت بوش ذره‌ای از بحران اقتصادی آمریکا نکاسته‌است؛ در موقعی که حتی اجماعی در میان قطبها و کشورهای بزرگ امپریالیستی بر سر حل معضلات نظام سرمایه‌داری نئولیبرالیستی موجود



مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (۱۰)

انقلاب دمکراتیک نوین

سرمایه داری مستقل در این کشورها، به علت نفوذ و کنترل و سلطه امپریالیسم، مسدود شده است و بورژوازی ملی این کشورها به علت ضعف اقتصادی و سیاسی خود قادر به ایفای نقش تاریخی خود نیست، انقلابات رهایی بخش ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات و به طور کلی در جوامع تحت تسلط امپریالیسم از مقوله کهنه بورژوا دمکراتیک تراز کهن تحت رهبری بورژوازی، خارج شده، به بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی تبدیل گردیده و رسالت رهبری مبارزه ضد امپریالیستی و دمکراتیک بر دوش پرولتاریا می افتد.

لنین با جمع بندی از اهمیت تاریخی و جهانی انقلاب اکتبر خاطر نشان ساخت که کمونیستها و پرولتاریای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که اکثریت جمعیت آنها را دهقانان تشکیل می دهند، می توانند به اتکای تئوری و پراتیک عام کمونیسم و تطبیق آن با شرایط ویژه خود و به کمک پرولتاریای بین المللی و کشورهای سوسیالیستی، "پس از طی مراحل معین تکامل، بدون گذار از جامعه سرمایه داری به کمونیسم نائل آیند." (۱). مائوتسه دون به اتکای آموزشهای لنین و روح انقلابی مارکسیسم و بر مبنای پراتیک انقلاب چین، تئوری انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را تدوین نمود. مائوتسه دون قانونمندی و چگونگی انجام انقلاب در جوامع تحت سلطه امپریالیسم را نشان داد و بدین سان مارکسیسم را در پراتیک تلفیق آن با مسائل مشخص انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و ادامه ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در چین و انطباق آن با مسائل انقلاب دوران ما و امر انقلاب خلقهای ستمدیده بسط و تکامل داده و به مرحله عالی تری ارتقاء داد.

تئوری انقلاب دمکراتیک نوین، که توسط مائوتسه دون تدوین شده است، تئوری انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم است. وی در اثرهای خود "درباره دمکراسی نوین" تئوری، استراتژی و تاکتیک انقلاب دمکراتیک نوین را چنین بیان می کند:

"در چنین دورانی، چنانچه در هر کشور مستعمره و نیمه مستعمره، انقلاب علیه امپریالیسم یعنی علیه بورژوازی بین المللی و یا سرمایه داری بین المللی برپا شود، این انقلاب دیگر نه به مقوله بورژوا-دمکراتیک کهن، بلکه به مقوله نوین تعلق دارد. این انقلاب از این پس دیگر بخشی از انقلاب جهانی بورژوائی و یا سرمایه داری کهن نیست، بلکه بخشی از انقلاب جهانی نوین یعنی از انقلابات جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی است ... با آنکه چنین انقلابی در مستعمرات و نیمه مستعمرات در نخستین مرحله یا نخستین گام خود از لحاظ خصلت اجتماعی هنوز اصولاً یک انقلاب بورژوا دمکراتیک است ... معذالک این انقلاب دیگر از نوع کهنه نیست که بورژوازی آن را رهبری می کند و هدفش استقرار جامعه سرمایه داری و دولت دیکتاتوری بورژوازی است،

با اولین جنگ جهانی امپریالیستی و نخستین انقلاب پرولتاریائی پیروزمند یعنی انقلاب اکتبر روسیه، تمام جریان تاریخ و تکامل آن خیز بزرگی به پیش برداشته و دوران جدیدی در انقلاب جهانی آغاز می شود. در این دوران نوین، جبهه سرمایه داری در یک ششم کره زمین فرو ریخته و در بخش های دیگر پوسیدگی خود را به وضوح می نمایاند. سرمایه داری جهانی وارد مرحله ی گندیدهگی و احتضار خود گردیده و بدون تکیه بر مستعمرات و نیمه مستعمرات قادر به ادامه حیات نمی شود. تضادهای مختلف امپریالیسم به حد اعلی می رسند و مرحله انقلاب پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم در کشورهای سوسیالیستی فرا می رسد. جهان به دو اردوگاه و قطب بزرگ متخاصم پرولتاریا و بورژوازی تقسیم می شود.

در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم (مستعمرات و نیمه مستعمرات) نیز که هنوز مناسبات فئودالی حاکم بوده و اکثریت عظیم مردم زیر سلطه ی مناسبات فئودالی قرار دارند و مالکان فئودال وسایل تولید و مشخصاً زمینها را در اختیار خود گرفته اند و متحد و همراه امپریالیسم در غارت ثروت ملل خودی می باشند، انقلاب رهایی بخش ملی و ضد امپریالیستی به مرحله نوینی گام می نهد. در این کشورها، دوران انقلابات بورژوا-دمکراتیک تراز کهنه سپری می شود، زیرا امپریالیسم از هر گونه امکان رشد مستقل این کشورهای وابسته جلوگیری می کند و به مانع اساسی رشد مستقل این جوامع و استقرار سیستم سرمایه داری آزاد و ملی در این کشورها تبدیل می گردد و بورژوازی این کشورها رسالت هدایت انقلاب بورژوا - دمکراتیک را از دست می دهد. بدین ترتیب، از آنجا که جنبش های رهایی بخش ملی دوران جدید در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاری به وقوع می پیوندند، از آنجا که سوسیالیسم در بخشی از کره ارض مستقر گردیده و دولت سوسیالیستی و پرولتاریای کشورهای سرمایه داری از این جنبش های رهایی بخش پشتیبانی می کنند، و بالاخره از آنجا که هر گونه رشد

نیست؛ به هنگامی که فاجعه آفرینی ها در کشورهای سه قاره جهان هر روز به بهانه های شروع شده، اما راه حلی نصیب کشورهای امپریالیستی نمی کند (نظیر متهم کردن به نسل کشی دولت سودان و محکوم کردن عمر البشیر رئیس جمهور آن در دادگاه بین المللی، بدون این که این دادگاه به بوش - این بزرگترین جنایت کار ضد بشر - اشاره ای بکند!) و "کشف" این که علارغم تحریم سازمان ملل، چین به سودان کمک تسلیحاتی می کند؛ همه و همه بیانگر تشدید تضادها در سطح جهانی کشورهای بزرگ سرمایه داری و مشخصاً آمریکا و اروپا از یک سو با چین و روسیه از سوی دیگر است. اما اوضاع به سادهگی پیدانمودن راه حل تضادها در قرن گذشته نیست. معادلات قدرت و جابه جایی ها در حال انجامند و حنا با احتمال شروع جنگ افروزی بین این قدرتها، این امر به تمامی به ضرر حفظ قدرت و حفظ مناسبات سرمایه داری خواهد بود، هر چند که چنین جنگی می تواند بزرگ ترین فاجعه را در مورد بشر و محیط زیست به بار آورد.

نظام سرمایه داری به پایان عمر خود هر چه بیشتر نزدیک می شود و با چنگ و دندان برای حفظ خود از انجام هرگونه جنایتی ابا ندارد. اما تبدیل این اوضاع بد به امر خوب و به نفع طبقه کارگر و ملل ستمدیده جهان به شرطی ممکن خواهد شد که طبقه کارگر جهان و نیروهای سیاسی مدافع آن با درایت کافی و به صورت متحد و متشکل و یک پارچه علیه این نظام درنده خو عمل کنند. در چنین صورتی، آنها بدون شک قادر خواهند شد این جهان کهنه و فرسوده را به زیر کشند و در راه رهایی انسانها از یوغ نظام استثماری سرمایه داری و تحقق سوسیالیسم و کمونیسم، گامهای موثری بردارند.





بلکه این انقلاب نوع جدیدی است که پرولتاریا آن را رهبری می کند و هدفش در مرحله نخست برقراری جامعه دموکراسی نوین و دولت دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی است. از اینرو این انقلاب درست برای رشد سوسیالیسم راه باز هم وسیعتری را می گشاید... چنین انقلابی امپریالیسم را از اساس مورد ضربه قرار می دهد و از این جهت امپریالیسم آنرا قبول نمی کند، بلکه با آن به مبارزه برمی خیزد. اما این انقلاب از طرف سوسیالیسم مورد قبول واقع می شود و دولت سوسیالیستی و پرولتاریای بین المللی به آن یاری می رساند. از اینروست که چنین انقلابی نمی تواند به بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی تبدیل نگردد." (۲)

بر اساس آموزشهای مائوتسه دون، انقلاب در جوامع تحت سلطه امپریالیسم از دو مرحله تشکیل می شود و بنابراین دارای وظایف دوگانه است. نخستین مرحله انقلاب انجام انقلاب دموکراتیک نوین و دومین مرحله آن - که پس از پایان مرحله اول و پس از انجام وظایف آن آغاز می گردد - انتقال به مرحله سوسیالیستی است:

"این دو مرحله، دو پروسه انقلابی را تشکیل می دهند که خصلتاً با هم فرق دارند و تنها وقتی که اولی پایان می یابد، می توان به انجام دومی پرداخت. انقلاب دموکراتیک نوین به منزله تدارک ضروری برای انقلاب سوسیالیستی است و انقلاب سوسیالیستی به طور اجتناب ناپذیر دنباله انقلاب دموکراتیک است." (۳)

در مورد مضمون سیاسی و اقتصادی انقلاب دموکراتیک نوین، مائوتسه دون می گوید: "از نظر سیاسی، این انقلاب مبین دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی است علیه امپریالیستها، خائنین به ملت و مرتجعین و بر ضد تبدیل جامعه چین به جامعه دیکتاتوری بورژوازی مبارزه می کند. از نظر اقتصادی، مضمون انقلاب عبارت از این است که سرمایه های کلان و مؤسسات بزرگی که به امپریالیستها، خائنین به ملت و مرتجعین تعلق دارند، در دست دولت قرار گیرند و دولت آنها را اداره کند، زمینهای طبقه مالکان ارضی بین دهقانان تقسیم شوند، در عین حال مؤسسات خصوصی سرمایه داری به طور کلی حفظ می گردند و اقتصاد دهقانان مرفه از بین برده نمی شود. به همین جهت این انقلاب دموکراتیک تراز نوین از یک طرف راه را برای سرمایه داری هموار می کند، ولی از طرف دیگر شرط مقدماتی را برای سوسیالیسم فراهم می آورد." (۴)

اساس جمهوری دموکراسی نوین بر این اصل استوار است که این انقلاب گو اینکه خصلت بورژوا دموکراتیک (و نه سوسیالیستی) دارد و گو اینکه "درخواستهای عینی آن در جهت گشودن راه رشد سرمایه داری سیر می کند" (۵)، لکن "برای رشد سوسیالیسم راه باز هم وسیعتری را می گشاید" (۶). این ارزیابی

مائوتسه دون قابل مقایسه است با نظر مشابهی که لنین در انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵ روسیه ارائه می دهد، مبنی بر اینکه:

"انقلاب بورژوائی برای پرولتاریا مسلماً ضروری است. هر چه انقلاب بورژوائی کاملتر و قطعی تر و هر چه پیگیری آن بیشتر باشد، همانقدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل به سوسیالیسم بیشتر تأمین خواهد بود... انقلاب بورژوائی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای بورژوازی" (۷).

مائوتسه دون در شرایط نوین تاریخی، در کشور تحت سلطه امپریالیسم، به تدوین تئوری انقلاب دموکراتیک در این شرایط و در این کشورها بر اساس تئوری کمونیسم علمی که تا آن زمان توسط مارکس و انگلس و لنین تدوین شده بودند و شرایط مشخص کشوری مانند چین پرداخته و استراتژی و برنامه و راه حل های مشخص تحقق این امر را ارائه می دهد. مطابق این تئوری، انقلاب دموکراتیک نوین نه تنها به طرز ریشه ای بقایای جامعه کهن و سلطه کلیه طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم را از بین برده و راه را برای رشد سرمایه داری باز می کند، بلکه از این گشوده شدن راه رشد سرمایه داری نه برای استقرار جمهوری بورژوائی تراز کهن، بلکه برای استقرار پایه های سوسیالیسم استفاده می کند. این دو جنبه انقلاب همواره به طرز تفکیک ناپذیری به هم پیوسته اند:

در جبهه سیاست، دولت دموکراسی نوین (که به آن "جمهوری دموکراتیک خلق" نیز می گویند) هم با دیکتاتوری بورژوازی مستقر در جمهوریهای سرمایه داری نوع کهنه اروپا و آمریکا تفاوت دارد و هم با دیکتاتوری پرولتاریای حاکم در جامعه سوسیالیستی (که هدف مرحله دوم انقلاب است). این دولت عبارت است از "دیکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی" و یا "دیکتاتوری مشترک تمام عناصر ضد امپریالیستی و ضد فئودالی به رهبری پرولتاریا" (۸). بدین ترتیب از طرفی کلیه عناصر و طبقات ضد امپریالیست و حتی بورژوازی ملی در دولت دموکراسی نوین شرکت دارند، ولی از طرف دیگر طبقات انقلابی خلق مانند "پرولتاریا، دهقانان، روشن فکران و بخشهای دیگر خرده بورژوازی... اجزای اساسی ساخت دولت و ساخت قدرت سیاسی را تشکیل می دهند" (۹) و رهبری دولت نیز به دست پرولتاریا است (عناصر سوسیالیستی رهبری کننده و تعیین کننده مسیر پیش روندهی انقلاب).

در جبهه اقتصاد نیز با این دو عنصر (سرمایه داری غیر غالب و سوسیالیسم رهبری کننده) در کلیه سطوح مواجه هستیم:

اولاً، در مجموع اقتصاد، "اقتصاد دولتی در جمهوری دموکراسی نوین زیر رهبری پرولتاریا، دارای خصلت سوسیالیستی است و در مجموع اقتصاد ملی نیروی رهبری کننده را تشکیل می دهد" (۱۰). کلیه اهرم های بزرگ

اقتصادی که تعیین کننده "وسایل زندگی خلق" هستند، نظیر بانکهای بزرگ، مؤسسات صنعتی و تجاری بزرگ چینی و خارجی که "یا خصلت انحصاری دارند و یا دامنه آنها از حدود ظرفیت اداره خصوصی بیرون است"، یعنی مراکزی که در آنها "بزرگ ترین و عمده ترین قسمت سرمایه در دست امپریالیستها و چاکران آنها یعنی بورژوازی بوروکراتیک چین متمرکز شده است" (۱۱) توسط دولت بهره برداری و اداره خواهد شد. تا سرمایه خصوصی نتواند وسایل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرد" (۱۲):

"مصادره این قسمت از سرمایه و انتقال آن به جمهوری توده ای که تحت رهبری پرولتاریا است، به وی امکان خواهد داد که شریان های حیاتی اقتصاد کشور را در دست گیرد و به اقتصاد دولتی امکان خواهد داد که به صورت بخش رهبری کننده تمام اقتصاد ملی درآید." (۱۳)

ثانیاً، در زمینه سرمایه داری کوچک و متوسط خصوصی (ملی)، دولت دموکراسی نوین سیاست استفاده از عوامل مثبت این سرمایه داری و تحدید آنرا از طرف دیگر اعمال می کند:

"بورژوازی ملی چین و نمایندگان آن که در فعالیت خود به وسیله امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک تحت فشار قرار گرفته و یا محدود شده اند، غالباً در مبارزات انقلاب دموکراتیک توده ای شرکت جسته و یا بیطرفی اختیار کرده اند. بنابراین دلایل و از آنجا که اقتصاد چین هنوز عقب مانده است، تا مدت نسبتاً مدیدی پس از پیروزی انقلاب لازم است که حتی المقدور از عوامل مثبت سرمایه داری خصوصی شهرها و دهات برای تکامل اقتصاد ملی استفاده شود. در این دوره باید به کلیه عناصر سرمایه داری شهری و روستائی که به حال اقتصاد ملی زیانمند نیستند بلکه سودمندند، امکان وجود و تکامل داد. این امر نه فقط اجتناب ناپذیر است، بلکه از لحاظ اقتصادی ضروری است. معذالک وجود و تکامل سرمایه داری در چین چنان بدون مانع و محدودیت مانند کشورهای سرمایه داری نخواهد بود. سرمایه داری در چین از چند جانب محدود خواهد شد - در میدان عمل آن، از راه سیاست مالیاتی، از راه قیمتهای بازار و از راه شرایط کار. ما بر حسب شرایط خاص هر محل، هر رشته و هر دوره، سیاست مناسب و نرمش پذیری به منظور تحدید سرمایه داری از چند جانب، اختیار خواهیم کرد." (۱۴)

ثالثاً، در اقتصاد کشاورزی، انقلاب ارضی از مالکان بزرگ خلع ید کرده و دهقانان بی زمین و کم زمین را مالک می سازد و علاوه بر آن وجود اقتصاد دهقانان مرفه را نیز مجاز محسوب می کند. ولی در عین حال مانع رشد این دهقانان مرفه از طرفی و اقتادن مالکیت خصوصی دهقانی به جاده سرمایه داری می گردد، از این طریق که اشکال مختلف اقتصاد کئوپراتیوی را رواج می دهد:



که فوقاً بررسی شد، پس از آزمایشهای متعدد تاریخی در زمانهای مختلف و در مناطق وسیعی از جهان، بمتابجه گنجینه های جدید آموزش کمونیسم علمی و تکامل آن در زمینه تئوری و پراتیک انقلاب به شمار رفته، پایه های تئوریک و راهنمای انقلاب کلیه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، کلیه جوامع تحت سلطه امپریالیسم است. در واقع، تئوری انقلاب دمکراتیک نوین، تئوری چگونگی به سرانجام رساندن انقلاب پرولتری در این جوامع با مناسبات تولیدی عقب مانده است و بنابراین آموزش و درک عمیق آن، شناخت درست و کاربرد خلاق تئوریهای، اصول و سلاحهای آن، شرط قطعی انجام پیروزمند انقلاب در این کشورها می باشد.

ج.ر. - تیر ۱۳۸۷

- ۱- لنین: "گزارش به کنگره انترناسیونال کمونیست"
- ۲- مائوتسه دون: "درباره دمکراسی نوین"، م.آ، جلد ۲، ص ۵۱۲-۵۱۳
- ۳- مائوتسه دون: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، م.آ، جلد ۲، ص ۴۸۹
- ۴- همانجا، ص ۴۸۴
- ۵ و ۶- مائوتسه دون: "درباره دمکراسی نوین" م.آ، جلد ۲، ص ۵۱۳
- ۷- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک"، م.آ، جلد ۱ ق ۲، ص ۵۰
- ۸- مائوتسه دون: "درباره دمکراسی نوین"، م.آ، جلد ۲، ص ۵۱۳
- ۹- همانجا، ص ۵۲۱
- ۱۰- همانجا، ص ۵۲۷
- ۱۱- مائوتسه دون: "گزارش به دومین پلنوم هفتمین دوره کمیته مرکزی"، م.آ، جلد ۴، ص ۵۲۹
- ۱۲- مائوتسه دون: "درباره دمکراسی نوین"، م.آ، جلد ۲، ص ۵۲۶
- ۱۳- مائوتسه دون: "گزارش به دومین پلنوم ..."، م.آ، جلد ۴، ص ۵۲۹
- ۱۴- همانجا، ص ۵۲۹-۵۳۰
- ۱۵- مائوتسه دون: "درباره دمکراسی نوین"، م.آ، جلد ۲، ص ۵۲۷
- ۱۶- مائوتسه دون: "گزارش به دومین پلنوم ..."، م.آ، جلد ۴، ص ۵۳۱
- ۱۷- مائوتسه دون: "درباره دیکتاتوری دمکراتیک خلق"، م.آ، جلد ۴، ص ۶۱۷
- ۱۸- مائوتسه دون: "مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین"، م.آ، جلد ۱، ص ۲۹۱
- ۱۹- مائوتسه دون: "مسائل جنگ و استراتژی"، م.آ، جلد ۲، ص ۳۲۵
- ۲۰- همانجا، ص ۳۳۳



مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و طبقات ارتجاعی وابسته به آنرا نیز دربر می گیرد: "در دورانی که پرولتاریا قدم به عرصه سیاسی گذاشته است، مسئولیت رهبری جنگ انقلابی چین ناگزیر بر دوش حزب کمونیست می افتد. در چنین دورانی، هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب کمونیست رهبری نشود، محکوم به شکست است ... فقط پرولتاریا و حزب کمونیست اند که می توانند دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی رار رهبری کنند، بر تنگ نظری دهقانان و خرده بورژوازی، بر گرایش خیل بیکاران به خرابکاری و همچنین بر نوسانات و ناپیگیری بورژوازی (البته مشروط بر آنکه حزب کمونیست در سیاست خود دچار اشتباه نشود) فائق آیند و انقلاب و جنگ را به راه پیروزی سوق دهند." (۱۸)

ارتش توده ای: انقلاب دمکراتیک نوین تنها از طریق جنگ توده ای به رهبری حزب کمونیست به سرانجام می رسد:

"هدف مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت به وسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است" (۱۹)
 "هر کمونیست باید این حقیقت را درک کند که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید." (۲۰)

شکل اساسی و عمده مبارزه مسلحانه برای تصرف قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست در این نوع انقلاب، جنگ توده ای است. برای برپا ساختن جنگ توده ای تحت رهبری حزب کمونیست باید یک ارتش توده ای به وجود آورد. این ارتش توده ای در جریان اشکال مختلف مبارزه توده ها و از جمله مبارزات و قیام مسلحانه توده ها، که رزمندگان آنرا کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان تشکیل می دهند و آگاهانه بپا خاسته اند، در راه منافع خلق می جنگند و حزب کمونیست رهبر و سازمانده آنها است، به وجود می آید.

جبهه متحد ملی: بدون بسیج و متحد ساختن کلیه نیروهائی که در انقلاب ذینفع اند و می توانند در آن شرکت جویند و بدون قرار گرفتن آنها در چارچوب یک جبهه متحد تحت رهبری حزب کمونیست، انقلاب دمکراتیک نوین به پیروزی نخواهد رسید. جبهه متحد ملی عبارت است از جبهه متحد اقشار و طبقات مختلف خلق، جبهه متحد توده های وسیع خلق به رهبری پرولتاریا و حزب آن. استخوان بندی و اساس این جبهه را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل می دهد. بدین ترتیب، برای پرولتاریا و حزب آن ایجاد و رهبری چنین جبهه ای قبل از هر چیز به معنای عملی ساختن اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا است. پرولتاریا و حزب آن تنها بر چنین اساسی خواهند توانست به اتحاد کلیه اقشار و طبقات خلقی جامعه عمل ببوشانند و رهبری مبارزه مشترک آنان را در دست گیرند.

این اصول، سلاحها و شیوه های عملی مبارزه

" [این] اشکال مختلف اقتصاد کنوپراتیوی که بر پایه اصل "زمین از آن کشتکار" رشد می یابند، حاوی عناصر سوسیالیستی اند." (۱۵)

"اینگونه کنوپراتیوها سازمانهای اقتصادی جمعی توده های زحمتکش هستند که بر اساس مالکیت خصوصی برپا می شوند و زیر اداره قدرت دولت که به وسیله پرولتاریا رهبری می شود، قرار دارند." (۱۶)

به طور خلاصه، در انقلاب دمکراتیک نوین، عناصر سرمایه داری و سوسیالیستی به شکل زیر تلفیق می شوند:

در سطح سیاسی و قدرت دولتی: عناصر و نیروهای اجتماعی متعلق به خرده بورژوازی و بورژوازی شرکت دارند، لکن رهبری با پرولتاریا است.

در سطح اقتصادی: عناصر سرمایه داری به صورت مالکیت خصوصی کوچک و متوسط سرمایه داری ملی در صنعت، به صورت خرده مالکین متوسط و کوچک و مرفه در روستا و به صورت سایر تولیدکنندگان جزء (مانند پیشه وران) در شهر و روستا به وجود آمده و یا امکان رشد و تکامل می یابند؛ لکن نقش تعیین کننده و رهبری پرولتاریا بر مجموعه اقتصاد از طریق بخش اقتصاد دولتی در صنایع و مؤسسات بزرگ، کنترل و تحدید سرمایه داری در صنعت و تجارت کوچک و متوسط و بالاخره رواج کشاورزی کنوپراتیو تحت اداره دولت دمکراسی نوین، تأمین و تضمین می شود. بدیهی است که فرهنگ دمکراسی نوین نیز جدا از این زیربنا نبوده و در تطابق و در وحدت با آن قرار دارد.

رهنمودهای کمونیسم علمی در مورد انقلاب دمکراتیک نوین به بررسی و تعیین مضمون اقتصادی - سیاسی این انقلاب محدود نمی شود، بلکه همچنین مسئله مربوط به وسایل و ابزار و سلاح های ضروری برای پیروزی انقلاب را نیز دربر می گیرد:

"حزبی با انضباط، مجهز به تئوری مارکسیستی - لنینیستی که اسلوب انتقاد از خود را بکار می بندد و در پیوند با توده های خلق است، ارتشی که با چنین حزبی رهبری می شود، جبهه ای متحد از کلیه طبقات انقلابی و کلیه گروه های انقلابی به رهبری چنین حزبی، اینها هستند اسلحه سه گانه عمده ای که ما به وسیله آن بر دشمن پیروز شدیم و اینست آنچه ما را از پیشینیان متمایز می سازد. ما پیروزی اصلی را با تکیه بر این اسلحه سه گانه به دست آوردیم ... و هر گاه که در این سه زمینه به خطای فاحش دچار آمدیم، انقلاب به ناکامی برخورد." (۱۷)

حزب: تجربه انقلابات جهان نشان داد که در شرایط پس از انقلاب اکتبر، در دوران انتقال پیکارهای انقلابی به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، رسالت پرولتاریا و حزب آن تنها به رهبری مبارزه جهت دگرگونی سوسیالیستی جامعه محدود نمی گردد، بلکه همچنین رهبری



به نمایندگان شرکت کننده در هشتمین کنگره حزب کمونیست آلمان (مارکسیست - لنینیست)

TO THE PARTICIPANT REPRESENTATIVES AT THE EIGHTH CONGRESS OF THE COMMUNIST PARTY OF GERMANY (Marxist-Leninist)

رفقای عزیز

Dear comrades

Your eighth Party Congress is an opportunity to sum up your party's activities during the past four years; This will enable you to consolidate and to expand your victories in the current class struggles in Germany, as well as to eliminate your shortcomings and mistakes in all areas of ideological- political, organizational and practice. This will enable you to resolutely march forward to serve the growth of the workers and democratic movement.

Your continuous activities in support of the workers, women and youth struggles in Germany, and the expansion of your influence and prestige among them, shows that by firmly holding to proletarian principles and by choosing progressive, united and flexible tactics in practice, you have been successful in applying the principles of scientific communism to specific conditions of German society and propound correct policies and guidelines in your revolutionary struggles.

In the mean time, your theoretical and practical activities in the international arena - in defense of workers struggles throughout the world and oppressed nations and specially exposing the filthy face of neo-liberalism of multinational imperialist monopolies; in your attention to the necessity of uniting the dispersed ranks of the international communist movement - have been extremely valuable. We sincerely hope that you continue these activities in an even more performed manner.

Dear comrades,

Nowadays, the international communist movement is in theoretical and organizational dispersion. Post-Modern revisionism has taken the lead in negating of the proletarian revolutionary theory, in seeking the negation of a single unified communist organization at the local and international levels. In the guise of supporting the workers movement, this revisionism has questioned the necessity of a proletarian party, advocating organizational pluralism and (the best that can be said about it) reducing communist unity to the level of that of a united front! This revisionist viewpoint is an indication of the degree to which the petite-bourgeoisie is being crushed at the international level through the provocative activities of the multinational imperialist monopolies in the service of atomizing communist movement. The combat against this distorted viewpoint and for the advancement of the worker and communist movement is of utmost importance.

The imperialist world is mired in a deep and long crisis. The imperialists, unlike during the past century, are no longer able to easily rule and colonize the world. Despite such favorable circumstances for us, due

جهان امپریالیستی در بحران عمیق و درازمدتی دست و پا می‌زند. امپریالیستها دیگر قادر نیستند چون دوران استعماری وحتا چون قرن گذشته، به آسانی بردنیا حکم برانند. درچنین شرایط مساعدی به دلیل ضعف جنبش جهانی کمونیستی ابتکار عمل در مبارزه علیه تجاوزات مسلحانه و غیرمسلحانه‌ی امپریالیستی - به ویژه در کشورهای پیرامونی - به دست نیروهای غیرپرولتری و حتا ضدپرولتری و ارتجاعی افتاده است. بدون متحدشدن کمونیستها در سطح کشوری، منطقه‌ای و جهانی، نمی‌توان از این اوضاع مساعد به رشد انقلاب جهانی به‌خوبی کمک گرفت. کشورما ایران، یکی از این نمونه‌ها است که رژیم جمهوری اسلامی نوکر سرمایه‌داران، سرکوبگر و تا مغز استخوان ارتجاعی، ضد کمونیست، ضدکارگر، ضد زن و ضدآزادیهای دموکراتیک، برای تقویت موضع خود درکشور و در منطقه، دربرابر دخالتگری و تجاوزامپریالیستی به منطقه مهم و استراتژیک خاورمیانه، ایستاده‌است، درعین اینکه زمینه‌ی سازش آن با امپریالیستها نیز وجوددارد.

رفقای عزیز پیشبرد موفقیت آمیز کنگره تان را صمیمانه آرزو مندیم.

کمیته مرکزی حزب رنجبران ایران - ۳۰ ژوئن ۲۰۰۸

to the present weakness in the international communist movement, the initiative has fallen into the hands of the non-proletarian (and even anti-proletarian) and reactionary forces in the battleground countries. Without the unity of communists locally, regionally and internationally, the promotion of the growth of world revolution in this favorable international situation will not be possible. Our country, Iran, serves as an example. The Islamic Republic regime, a lackey of the capitalists; repressive to the marrow; reactionary; anti-communist; anti-worker; anti-women; and totally opposed to democratic freedoms, for its class interests in Iran and Middle-East, has stood up against imperialist interference and invasion in this strategically important region. Meanwhile, the basis for the Islamic Republic's collaboration with the imperialists persists.

Dear comrades, we sincerely wish successful completion of your Congress.

The Central Committee of Ranjbaran Party of Iran

June 30, 2008

تشکیل هشتمین کنگره حزب شما، فرصتی است تا با جمع‌بندی از فعالیتهای حزب در ۴ سال گذشته بتوانید به تحکیم و گسترش پیروزیهایتان در مبارزه طبقاتی جاری در آلمان و از بین بردن کمبودها و اشتباهاتتان در کلیه عرصه‌های ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و عملی پرداخته و با گامهای استوارتری در خدمت به رشد جنبش کارگری و دموکراتیک به پیش بروید.

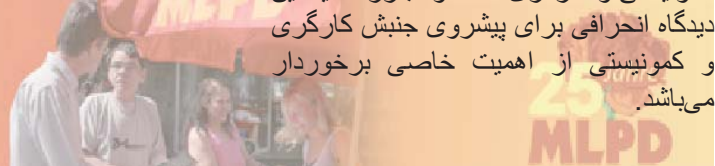
فعالیت‌های مداوم شما در دفاع از مبارزات کارگران، زنان و جوانان در آلمان و گسترش نفوذ و اعتبارتان در میان آنها، نشان می‌دهد که با محکم به دست گرفتن اصول پرولتری و گزینش تاکتیک‌های انعطاف پذیر و متحد و پیشرو بودن در عمل، موفق شده‌اید اصول کمونیسم علمی را با شرایط مشخص جامعه آلمان تلفیق داده و سیاستها و رهنمودهای درستی را در مبارزات انقلابی‌تان مطرح سازید.

درعین حال، فعالیتهای نظری و عملی شما در عرصه‌ی بین‌المللی در دفاع از مبارزات کارگران جهان و ملل تحت ستم و مشخصا افشای چهره‌ی پلید نئولیبرالیسم انحصارات فراملی امپریالیستی و توجه‌تان به ضرورت وحدت دادن به صفوف پراکنده‌ی جنبش کمونیستی جهان، ارزشمند بوده و امید ما بر این است که این فعالیتهای را هرچه متکامل‌تر ادامه بدهید.

رفقای عزیز

امروزه، جنبش جهانی کمونیستی در سطح نظری و تشکیلاتی دچار تشتت بوده و رویزیونیسم پست مدرنیستی در نفی تئوری انقلابی پرولتاریا، انگشت روی نفی تشکیلات واحد کمونیستی در سطح کشوری و جهانی گذاشته و در لاف‌های دفاع از جنبش کارگری، حزبیت پرولتری را زیر علامت سوال برده، به تبلیغ پلورالیسم تشکیلاتی، جنبش‌سبب پرداخته و در بهترین حالت وحدت کمونیستی را نیز به سطح وحدت جبهه‌ای تنزل داده است! این دیدگاه حاکی از اخلاص خردبهره‌روازی در سطحی جهانی و تحریکات امپریالیستی انحصارات فراملی است در تمیزه کردن جنبش کمونیستی و کارگری. افشا و مبارزه علیه این دیدگاه انحرافی برای پیشروی جنبش کارگری و کمونیستی از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد.

MLPD



بحران ، تجاوز آمریکا ، حقوق و خواسته های مردم عراق

به هم مرتبط ساخته است . درست به خاطر " جاری " ماندن این بحران است که اکثر مورخین ، سیاستمداران و ژورنالیست ها وقتی که تلاش می کنند بحران خاورمیانه را به شکل یک پدیده " قابل فهم " و " قابل درک " مطرح سازند ، مرتکب ساده اندیشی می شوند که البته جدا از خواسته های سیاسی و مواضع ایدئولوژیکی آنها نیست . بخشی از این سیاستمداران و تحلیل گران هنوز هم بحران خاورمیانه را به عنوان " تلاقی " خصمانه تاریخی بین " تمدن " های مسیحی ، یهودی و مسلمان مورد ارزیابی قرار می دهند . به طور مثال ، نومحافظه کاران پیرو

" مستمر " ، " طاقت فرسا " و " فراگیر " احتمال دارد که به فراسوی مرزهای عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه " جدید " نیز گسترش یابد . تمام بحرانهای دوره پیش از جنگ جهانی دوم و دوره " جنگ سرد " با به پایان رسیدن آن دوره ها به آخر عمر خود رسیده و بعضا مناسبت و " مرتبط بودن " خود را از دست دادند . ولی بحران جاری خاورمیانه هنوز بعد از گذشت صد سال نه تنها همچنان " سرکش " و " رام نشدنی " باقی مانده و " جاری " بودن خود را از دست نداده است بلکه امروزه به عنوان یک کانون گرهی ، اکثر جریانات سیاسی در صحنه بین المللی را با پیچیدگی های خاص خود

بررسی اوضاع سیاسی جهان نشان می دهد که امروز بشریت شاهد بحرانهای فراگیری است که اگر راهکاری برای برون رفت از آنها تعبیه و پیاده نگردد ، خیلی احتمال دارد که ادامه آن ها امنیت و صلح جهان را در دراز مدت به خطر بیندازد . بحران " جاری خاورمیانه جدید " و در راس آن اشغال و جنگ در عراق ، یکی از آن بحران های فراگیر است . پدیده " بحران جاری خاورمیانه " و مضمون اصلی آن – منبع انرژی سوخت و مقام ژئوپلیتیکی منطقه نزدیک به یک صد سال است که نه تنها تازگی ، مناسبت و مرتبط بودن خود را از دست نداده بلکه به عنوان یک بحران

از نامه های رسیده : جنبش کمونیستی ایران در چنبره ی پراگماتیسیم !

شود که چپ در جنبش دانشجویی هژمونی داشته و دارد؟ هژمونی یک جریان سیاسی زمانی در یک جنبش برقرار می شود که بدنه جنبش برنامه ، اهداف و سبک کار آن جریان را بپذیرد . متأسفانه چپ دانشجویی تا رسیدن به این مرحله فاصله زیادی دارد و باید ابتدا موقعیت فعلی را درک کند و با برنامه و تاکتیک صحیح جهت کسب هژمونی حرکت کند، نه اینکه به ستایش از خود و غلو در مورد دستاوردهایی که در عمل داشته است، پردازد. دوما «دستاوردهای

آمده است، شده، ولی این نوشته در نهایت نه تحلیل درستی از وضعیت قبل و بعد از حوادث آذر ارائه می دهد و نه راهی برای برون رفت. اشتباه اساسی جایی آغاز می گردد که ادعا می شود «دستاوردهای دمکراتیکی که جنبش دانشجویی، به یمن هژمونی چپ، ظرف مدت کوتاهی عملا به رژیم تحمیل کرده بود اکنون تقریبا تماما از بین رفته اند». این جمله چیزی بجز بزرگ دیدن خود و وارونه کردن حقایق نیست. اولاً بر چه اساسی ادعا می

با سلام و عرض خسته نباشید در این نامه مختصر به بررسی نوشته «وضعیت فعلی و گام های ضروری» منتشره در وبلاگ تریبون مارکسیسم می پردازم. اگر چه مدتی از انتشار آن می گذرد اما مسائلی که گویا این نوشته قرار بود به آنها پاسخ دهد هنوز حل نشده اند. با اینکه در ابتدای متن توصیه به «مطالعه دقیق» جهت یافتن علل به وجود آمدن وضعیتی که پس از دستگیری فعالین دانشجویی در آذر ماه ۱۳۸۶ در جنبش دانشجویی به وجود

تشدید تضادها و هرج و مرج در جهان!

بحران اقتصادی در جهان کمک کرده است. هم اکنون هزینه ی جنگ تجاوزکارانه در افغانستان و عراق روزانه ۱،۵ میلیارد دلار است (گلف نیوز- ۸۷/۴/۱۶) و طی پنج سال و نیم اخیر صرف نظر از میلیونها کشته، زخمی، آواره و ویرانیهای عظیم، بیش از ۳۰۰۰ میلیارد دلار خرج روی دست دولت آمریکا گذاشته است. تامین این بودجه جنگی باید یا از طریق دست یابی

عدم اطمینان در بازی قمار درکازینوها است که در جمله ی "هیچ چیزی دیگر سر جای اش نیست" تبلور می یابد و به تشدید تضاد و رقابت بین دولتهای سرمایه داری منجر می گردد. جنگ که قرار بود جوابی به بحران اقتصادی و اعمال هژمونی در جهان و رشد نئولیبرالیسم بدهد، به علت عدم توانائی امپریالیسم آمریکا و شرکاء در درهم شکستن مقاومت ملل موردتهاجم و تجاوز قرار گرفته، به تشدید

بنیاد نظام سرمایه داری بردو پایهی استثمار کارمزدی و رقابت قرارداد. رقابت بین انحصارات سرمایه داری برای کسب سود بیشتر در بازار عرضه و تقاضا، به هرج و مرج در عرصه اقتصادی جهان می انجامد که انعکاس خود را در رونمای اجتماعی و سیاسی برجای می گذارد. در شرایطی که رکود اقتصادی کشورهای عمده سرمایه داری رو به فزونی است، این هرج و مرج همانند

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

Postbox 227
Vällingby 13 162
Sweden

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org